

سماک آذربایجان و عراق عرب و عجم و فارس و کرمان و سواحل دریای عمان و ارمنستان سر بر خط فرمان او داشتند مگر امیرحسن بیک پسر امیرعلی بیک پسر امیرقرا عثمان بایندری آق قوینلوی-ترکمان، که قلاع دیاربکر را مضبوط داشته، سر در اطاعت امیرجهانشاه در نمی آورد و پیوسته صورت لوای اقتدار بر ضمیر می نگاشت و این معنی بر خاطر امیرجهانشاه، گران بوده، همیشه استیصال او را وجهه خاطر خود می داشت و بایندر نام جد اوست و «آق» در ترکی: سفید و «قوی» و «قوین»: گوسفند و «لو» صاحب را گویند چون دو طایفه از ترکمان یکی صورت گوسفند سیاه را بر پرده علم کشیده و دیگری گوسفند سفید را، اول را قراقوینلو و دوم را آق قوینلو گفتند و امیرحسن بیک آق قوینلو را اوزن حسن و حسن طویل [می گفتند] چون قامتی بلند داشت.

در سال ۸۷۲: امیرجهانشاه همت را بر خرابی قلاع دیاربکر گماشت و متوجه دفع امیرحسن بیک گشته، رایت عزیمت را به جانب دیاربکر برافراشت و امیرحسن بیک چون از قصد دشمن مطلع گردید خود را مرد مقابل او ندیده، بر کوه کوچکی که بغایت مستحکم بود پناه برده، مستحصن گشت و امیرجهانشاه در نزدیکی او منزل نمود و امیرحسن بیک از غایت زیرکی و کیاست، چندین نفر از مردمان کاردان خود را به رسالت نزد پادشاه ممالک فرستاده، سخنان عجزآمیز پیغام داد و امیرجهانشاه این پیغام را حمل بر عجز او نمود تمامی تابستان را در همان مقام توقف نمود، چون پائیز و اوائل زمستان رسید، سپاه جهانشاهی از توقف در آن صحرا امتناع نموده، رخصت انصراف خواسته، آنها را مرخص فرمود و با خواص و مقربان خود چند روز دیگر به عیش و عشرت مشغول گردید و امیرحسن بیک از غفلت جهانشاه و پراکندگی سپاه، مطلع گشته با دوهزار نفر سوار آزموده به ناگهانی بر اردوی او بتاخت و امیرمحمدی و امیریوسف پسران امیرجهانشاه به استقبال او شتافته، تاب یک حمله نیاورده، عود نمودند و امیرجهانشاه سوار شده روی برقرار نهاد و امیرحسن بیک به اردوی او درآمد و امیرمحمدی و امیرقرا یوسف را اسیر نمودند و جمعی را از تیغ گذرانیدند و وقتی امیرجهانشاه از اردو گریخت به جانب دره شتافت که اسکندر نام از ترکمانان امیرحسن بیک به او رسیده، او را کشته، لباسش را پوشیده و جنازه اش را ناساخته گذاشت و امیرحسن بیک بعد از فتح و ظفر، تفحص بلیغ از امیرجهانشاه می نمود که سر قورمیش را آورده گفتند سر امیرجهانشاه است امیرحسن بیک آن سر را نزد قرا یوسف و امیرمحمدی فرستاد، گفتند این سر قورمیش است که شباهت تمام به امیرجهانشاه داشت، باز امیرحسن بیک تفتیش نمود که امیرجهانشاه به کدام جانب رفت، کسی گفت اسکندر نامی، لباس شاهانه پوشیده است چون او را عاجز ساختند گفت شخصی را برای طمع در اسب و جامه اش در فلان دره کشتم و اسب و جامه اش را گرفته، جنازه اش را گذاشتم، چون جماعتی به آن دره رفتند سر امیرجهانشاه را بریده، حاضر داشتند.

چنین است آئین گردون سپهر گهی کینه ورزد به کس گاه مهر

و چون خاطر اسیرکشورستان امیرحسن بیک ترکمان از جانب دشمن آسوده گشت امیرمحمدی را بکشت و امیریوسف را از حلیه بینائی عاری ساخت.

چو دولت از آن خاندان درگذشت یکی کشته شد دیگری کور گشت

۱. رک: دیار بکریده، ص ۶۰. به بعد. حبیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۸۶. احسن التواریخ، ص ۴۵۲ و ۷۶۶.

۲. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۸۷.

و این حادثه عجیب و واقعه غریب در اواخر همین سال اتفاق افتاد، چون این اخبار به خراسان رسید، خسرو آفاق میرزا سلطان ابوسعید پسر امیرزاده سلطان محمد پسر امیرزاده میرانشاه پسر حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان در سال ۸۷۳ قاصد تسخیر ممالک عراق و آذربایجان و فارس گردید چون به چمن کالبوش<sup>۱</sup> رسید، ایلچیان از تمامی ممالک ایران رسید و عریضه انقیاد و اطاعت از بزرگان و اعیان نواحی رسانیدند و خسرو کامکار، ایالت مملکت فارس را به امیر- نظام الدین احمد پسر امیر غیاث الدین علی پرلاس<sup>۲</sup> عنایت فرموده روانه فارسش داشت و چون به کتل مائین<sup>۳</sup> که در این زمان به کتل امامزاده مشهور گشته، رسید امیرسید علی که از جانب امیرجهانشاه ترکمان والی مملکت فارس بود و بعد از انهدام سلطنت جهانشاهی به استبداد خود، داعیه سلطنت فارس را داشت با دوهزار سوار، امیر نظام الدین احمد را استقبال کرده، در گریوه مائین بر سپاه او بتاخت و امیر نظام الدین احمد شکست یافته به جانب ابرقوه روانه گردید و بعد از رسیدن این خبر به حضرت میرزا ابوسعید، جناب افادت انتساب مولانا شمس الدین علی- فارسی<sup>۴</sup> را که اعلم فضیلابی زمان بود و در این سفر به مصاحبت پادشاه میرزا سلطان ابوسعید حرکت فرموده بود، به رسالت روانه فارسش داشت و چون نسب جناب مولانا به مؤلف کتاب کشف کشف منتهی می شد آنجناب را صاحب کشف می گفتند و چون صاحب کشف وارد شیراز گردید و پیغام خسرو آفاق را رسانید، امیرسید علی در جواب گفت چون موکب همایون به این صوب رسید مملکت شیراز را تسلیم گماشتهگان<sup>۵</sup> آن حضرت کنم و خسرو عالی همت برای تسخیر آذربایجان و تدمیر امیرحسن بیک ترکمان عازم گردید و بعد از ورود، از ناسازی روزگار غدار، آن پادشاه عالی مقدار امیرحسن بیک شده، رشته حیات او را در ماه رجب<sup>۶</sup> همین سال منقطع ساخت.

کدام سروسهی را سپهر آبی داد      که باز خشک نکردش ز آتش بیداد  
کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر      که بند حادثه بر دست و پای او نهاد  
و ابوالمظفر امیرحسن بیک پادشاه، حکومت مملکت فارس را در همین سال به عمر بیک موصلو، ارزانی داشت.<sup>۷</sup>

در سال ۸۷۴: ولد ارجمند خود سلطان خلیل را که اکبر اولاد او بود به فرمانفرمائی مملکت فارس روانه شیرازش داشت و تا سال وفات ابوالمظفر امیرحسن بیک بر بسند فرمانروائی مملکت فارس باقی و برقرار بود.<sup>۸</sup>

۱. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۴۳. سلطان خلیل در واقعه مرند به قتل رسید. رک: همان کتاب، ص ۴۳۱.
۲. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۸۵. جایی در میان گرگان و جاجرم و نردین. (فرهنگ ناصری).
۳. همان ماخذ و همان صفحه. و رک: مطلع السعدین، ج ۲، ص ۱۳۲۶. ۴. مقصود عقبه مائین است.
۵. مشهور به صاحب کشف که سالها در هرات به تدریس مشغول بود و سرانجام بعد از مرگ سلطان سعید به میرزا سلطان محمود در حصار شادمان پناهی و در همانجا درگذشت. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۱۰۶.
۶. در متن: (گماشتهگان).
۷. (امیرحسن بیک نمی خواست که به جان او آسیبی رساند اما بعد از قیل و قال فراوان به اغوای قاضی شروان و استصواب جمعی از امراء ترکان... در بیست و دوم رجب... او را شربت شهادت نوشانیدند). رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۹۳. تاریخ قتل او را (مقتل سلطان ابوسعید) نوشته اند. احسن التواریخ، ص ۴۸۹. روضة الصفا، ج ۶، ص ۸۶۸.
۸. احسن التواریخ، ص ۵۰۸: امیر بیک موصلو یعنی امیر عمر بیک موصلو. رک: تاریخ دیار بکر، ص ۲۶۵ و ۵۶۷.

در سال ۸۸۲: که امیرحسن بیک، تاج و تخت سلطنت را بدرود نمود، سلطان خلیل شاه از شیراز به آذربایجان رفته، بر اریکه سلطنت موروثی خود قرار گرفت<sup>۲</sup> و بواسطه بخل و اسساک و سوء تدبیر، از عهده لوازم سلطنت برنیامده، رعیت و لشکری از او رنجیده، سلطان یعقوب برادر کهنتر او را که والی دیاربکر بود طلبیده با سپاه دیاربکر قاصد آذربایجان گردید و سلطان خلیل با چند نفر از سپاه خود به استقبال برادر شتافته، بعد از جنگ به چنگ اجل افتاده، به دست یکی از لشکریان دیاربکر کشته شد و سلطنت شش ماهه اول او به انتها رسید<sup>۳</sup>.

در ماه ربیع دوم سال ۸۸۳: تمامی اعیان و امراء ممالک عراق عرب و عجم و آذربایجان و اصفهان و فارس و یزد و کرمان و ری تا حدود خراسان بر سلطنت شامسلطان یعقوب بهادر اتفاق کرده، سر درچنبر اطاعتش درآوردند و در شهر تبریز بر تخت دارائی نشسته، تاج جمشیدی را بر سر گذاشت<sup>۴</sup> و آنچه باید و شاید به دلجوئی و نوازش مردمان پرداخت و در رسوم رعیت پروری و ملکداری و تقویت شریعت غرا کوشیده، برای سادات عالی درجات و علما و قضاوت، سیورغال<sup>۵</sup> و تیولات<sup>۶</sup> مقرر فرمود و قاضی مسیح الدین عیسی ساوجی<sup>۷</sup> پسر خواجه شکرالله وزیر که در سراحل علم و فضل یگانه آفاق بود به منصب صدارت و حکومت شرعیات منصوب گردانید، بلکه او را در تمشیت امور ملک و مال مختار داشت و جناب قاضی عیسی در اجرای کلمات حقه به مفاد لاتأخذ لومة لائم<sup>۸</sup>، مسامحه را جایز نداشتی و پادشاه و اسرا را به معروف امر فرمودی و از منکر نهی کردی، روزی که ایلچیان مصری و رومی وارد تبریز شدند و سلطان یعقوب برای سلاطات آنها مجلس ملوکانه ترتیب داده، لباس زردوز ابرایشی پوشیده بود، جناب قاضی عیسی وارد آن مجلس گشته به پادشاه سلطان یعقوب گفت، پوشیدن این لباس بر مرد حرام است<sup>۹</sup>، حضرت سلطانی بی دغدغه خاطر، جامه زردوز را از دوش انداخته، جبه پشمینه را پوشید و در مبادی جلوس بر اورنگ شاهی بر مهر سلطنتی خود نگاشت: ان الله یامر بالعدل والاحسان<sup>۱۰</sup>، العبد یعقوب بن حسن بن علی بن عثمان.

در سال ۸۸۰ و اند<sup>۱۱</sup>: امیرسلطان یعقوب بهادر، حکمرانی مملکت فارس را به امیرمنصور بیک پرناک تفویض فرموده، با جماعتی از امراء ترکمان بایندریه روانه شیرازش داشت و بعد از ورود به حکومتی قرین عدل و انصاف مشغول گردید.

۲. رک: احسن التواریخ، ص ۵۶۸. حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۰.

۳. همان ماخذ، ص ۴۳۱.

۴. همان ماخذ، ص ۴۳۱.

۵. سیورغال سلکی که سناغ آنرا مدة العمر به کسی واگذار کرده باشند، اقطاع، تیول.

۶. تیول: بلوک یا منطقه ای که برای مدد معاش از طرف سلاطین به افراد واگذار می شد.

۷. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۱.

۸. اشاره به مفاد آیه کریمه: لا یخافون لومة لائم. (آیه ۵۴ از مائده).

۹. (... آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن دکله را کتف از یعقوب سیرزا برگرفته فرجی آفت خود رنگ در او پوشانید و پادشاه طریقه اطاعت مرعی داشته اصلا از احتساب بی محل قاضی متغیر نگشت...) رک: حبیب.

السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۲.

۱۰. آیه ۹۰، از سوره نحل.

۱۱. (در سال ۸۹۲... یعقوب... خلیل را از امارت شیراز معزول نموده... منصور بیک پرناک در آن ولایت رایت حکومت

در سال ۸۹۳: پادشاه سکندرجاه سلطنت پناه جهانگیر عالم آرای خصم بند قلعه گشای امیرسلطان یعقوب پادشاه، فرمان معافی و مسلمی از وجوه دیوانی املاک موقوف مدرسه منصوریه<sup>۱</sup> شیراز را طلباً لمرضات الله برای بانی و واقف آنها حضرت مرتضی ممالک اسلام، ملک اعظام سادات عظام، خلف اشراف و شرف اخلاف آل عبدمناف، امام اقدم، ربی افاضل امم، ناصب رایات ملت بیضا، ناصر آیات شریعت غراء، استاد حکماء اسلامیة وملاذ فلاسفه الهیه، امیرسیدصدرالملة والدین محمد دشتکی شیرازی نورالله مضجعه که در مرتبه نهم از اجداد نگارنده این فارسنامه- ناصری است انفاذ داشت. چون فرمان مزبور بر کاغذ خانبالغی به خط تعلیق منشی خوشنویسی نوشته آخر دامنه آنرا به خاتم شاهی مزین داشته است و پشت فرمان به امهار عیسی بن شکرالله و علی بن شکرالله و چندین نفر دیگر از وزراء و مستوفیان رسیده است و تا کنون که ۱۴۰۰ سال تمام از آن گذشته است به آبادی باقی مانده است و عبارات آنرا در این فارسنامه نگاشتم تا عبرت خوانندگان و تنبیه شنوندگان گردد:

سواد فرمان سلطان یعقوب بهادر

الحکم لله - امیر ابوالمظفر یعقوب بهادر سور و حکام و وزراء و دیوانیان و کتاب و مستوفیان و عمال و مباشران و متصدیان امور اشغال سلطانی و اموال دیوانی مملکت فارس عموماً و بلده و حومه دارالملک شیراز و شبانکاره و کربال و فسا خصوصاً بدانند که چون به تبجیل و اعظام و اجلال و اکرام سادات عظام و نقباء کرام، نورحدقه لولاک و نورحدیقه و ما ارسلناک اند، سیما جماعتی که علو نسب ایشان به شرف حسب مزین داشته باشند و در اعلاء اعلام علم و دانشوری و ارتقاء مدارج حکمت و فضل گستری رایت درایت افراشته باشند و معهدا در تأسیس قوانین خیرات و ترخیص قواعد مبرات و انشاء مبانی ابواب الخیر و انفاق ارباب استحقاق، مساعی جمیله به تقدیم رسانیده و موفق گردند بر ذمت همت خسروان دیندار و ربقه نهمت پادشاهان عدالت آثار، از لوازم متحتمات است و مرتضی ممالک اسلام، مقتدی علماء اعلام، افتخار السادات و العلماء و النقباء فی الایام، اعتضاد الائمة المتبحرین فی الافاق، قدوة الحکما المتألّهین بالاستحقاق، علامة علماء الزمان، استاد ارباب الحکم و المعارف فی الاوان، الموفق من عند الله الصمد، سیدصدرالملة و الافادة و السیادة و الافاضة و والدين محمد، ابدالله تعالی ظلال سیادته و شیدت قوانین افاضة و سیادته، در زمان دولت روزافزون و عهد خلافت همایون، مدرسه رفیعه و بقعه منیعه، موشح بالقاب و مشحون به اسم سامی ما در دارالملک شیراز انشاء و بنا نمود و رقبات مذکوره فی الذیل را، جهت مشویات دولت ابد پیوند به مقتضی وقفیه شرعیه بر آن بقعه وقف نموده که بموجبی که در وقفنامه مشروعه مشروحه مسطور است به مصرف وجوب و مصاب استحقاق رساند و جمع رقبات مذکوره در پیچین نیل از قرار تصدیق دیوانیان شیراز بدین موجب است.

دویست و چهل و دوهزار و هفتصد و هشتاد و سه دینار و نیم رایج تبریزی

→  
افراشت... احسن التواریخ، ص ۶۱۵ - رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۵. مرحوم فرصت در آثار المعجم (پرناک) را بهضم اول ضبط کرده است، ص ۵۸۲. همو سال فرمانروائی امیر منصور را در سالهای ۸۸۲ و ۹۰۰ می داند، رک: همانجا، ص ۵۸۲.

۱. (از بناهای امیرصدرالدین محمد دشتکی شیرازی است، در سال ۸۸۳ ساخته و به اسم ولد خود سیرغیث الدین منصورش خوانده تولیت آن به ارشد اولاد است...) آثار المعجم، ص ۴۹۸.

# مراجعات

دوست چل و ہزار مقصد ہوتا ہے دوستوں سے

کلیں

سے

سے

دارالملک شیراز محوطہ محمدی باردار کہ علیحدہ کر سید غیاث الدین منصور مسلم است

محمدی صبر

محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر
محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر

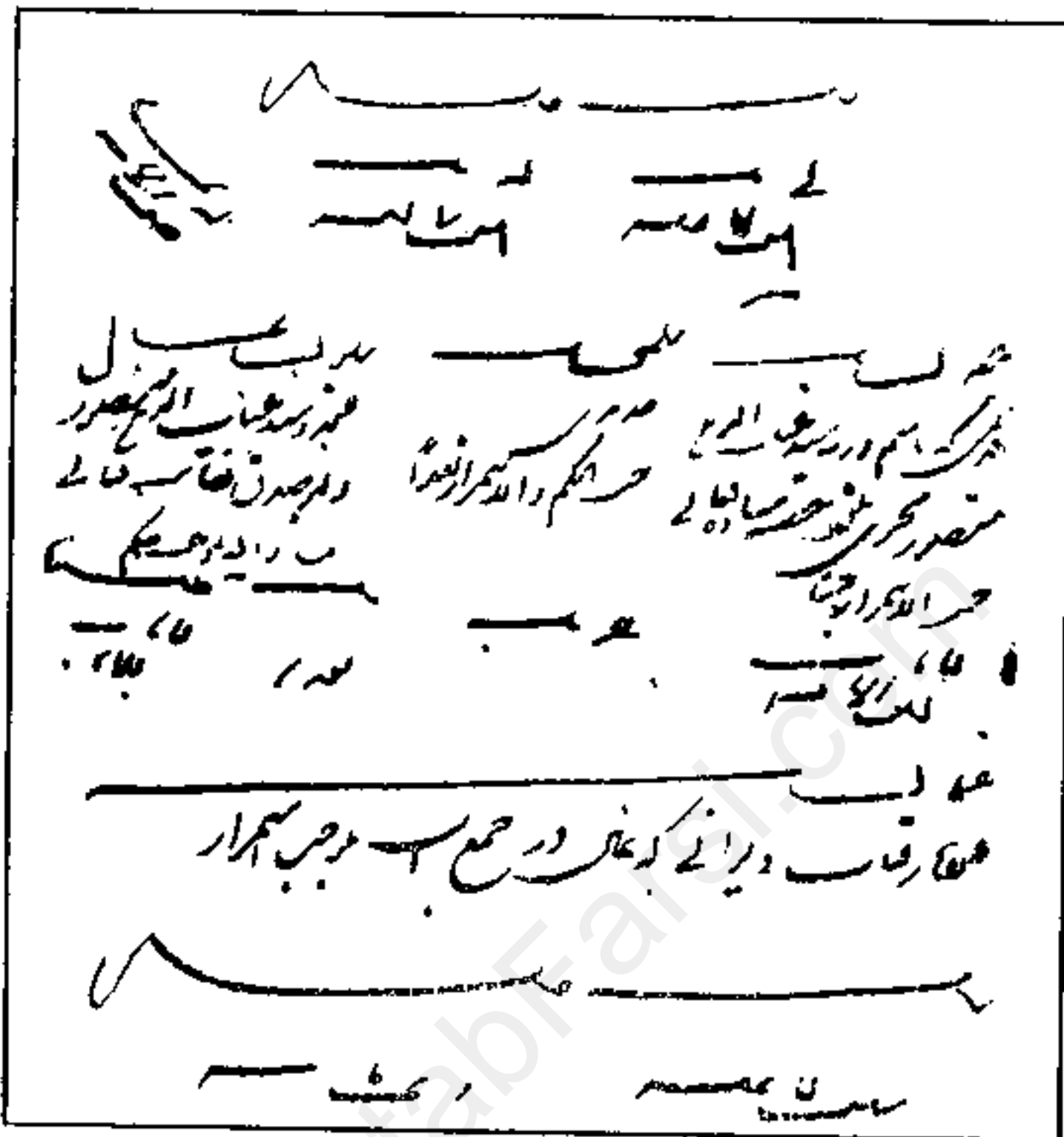
محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر
محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر

محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر
محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر

محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر
محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر

محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر
محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر	محمدی صبر

محمدی صبر



بنابراین مقرر فرمودیم که رقبات و جهات مذکوره فی الصدر از ابتدای پیچین ثیل و خراج و مواشی و مراعی و وجوه العین و جهات و پیشکش جمعی و غیر جمعی و دوشلک حکمی و استصوابی و خارجیات جمعی و سهامی و خارج سالیانه و رسوم داروغگی و چریک و شیلان بها و حق التقریر و وجوه علمداری و رسم الحمایه و ساوری و سایر تکالیف دیوانی بهر اسم و رسم که باشد و تفاوت و بازدید و حرز و مساحت و شماره و تعدیل و طرح و پیکار و غیر ذلک مزاحم و متعرض متولی و گماشتگان و رعایا و سزارعان مدرسه رفیعه و بقعه علیه و سوقوفات مذکوره نشوند و تعرض نرسانند و مطالبه نمایند و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و به جمع درنیاورند و از جمع مملکت مفروز و مستثنی دانند و مطلقاً داخل نسخه نمایند و بعلمت حرز و مساحت و تفاوت پیرامون نگردند و این عارف؟ را در این مدرسه رفیعه مذکوره انعام مؤبد بر دوام و احسان مخلصه مالا کلام شمرند و بقرار هوجاری معاف و مسلم و مرفوع القلم دانند و چون رقبات مذکوره به رقبه بر مدرسه رفیعه مزبوره معاف و مسلم فرموده ایم مقرر شد که جهات مذکوره که همه ساله به خرج رقبات مسطوره مجری می شد، مجری بدانند بر این موجب؛ و نصف مزرعه لاهیجی کربال که از بایرات قدیم بود و مولانا مرتضی سوسی الیه، به سعی خود با رحال عمارت و زراعت آورده و به دیوان داده و جمیع آن در سنه مذکوره از قرار تصدیق دیوانیان شیراز و خط

معمار بلوک کربال پنجاه و چهار هزار دینار تبریزی جنسی می شود مقرر فرمودیم از ابتداء سنه مذکوره به مبلغ مذکور، از مرتضی ممالک اسلام موسی الیه بازستانند و جهت دیوان ضبط نمایند و بعلت سود و زیان آن مزاحم سیادت مآبی و متولی مدرسه مذکوره نشوند و می باید که حسب المسطور مقرر دانسته از مضمون یرلیخ عالم مطاع، عدول وانحراف نجویند و از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس شمرند و همه ساله درین باب نشان مجدد طلب ندارند و اعتماد به توفیق اشرف اعلی نمایند و شکر و شکایت عظیم مؤثر دانند [و] در این باب تقصیر نمایند و در عهده دانند. به دارالسلطنه تبریز تحریراً فی سابع ذی القعدة الحرام سنه ثلث و تسعین و ثمانمانه (۸۹۳) در سال ۸۹۴: امیرسلطان یعقوب بهادر پادشاه، بنا بر توهمی که از سلسله صوفیه و پیروان مذهب اثنی عشریه که حلقه بندگی اولاد شیخ صفی الدین اسحق موسوی را در گوش داشتند، می داشت، سلطان علی و سلطان اسمعیل و سلطان ابراهیم اخلاف صدق سلطان حیدر صفوی را با والده آنها حلیمه بیگی آغا که خواهر خود سلطان یعقوب پادشاه بود، روانه فارس داشت و امیرمنصور بیک والی شیراز، آنها را در قلعه استخر مرودشت به احترام تمام محبوس نمود. در سال ۸۹۹: امیرسلطان یعقوب پادشاه، در قراباغ آذربایجان طرح قشلاق انداخته با اردو و عیال توقف نمود که پسر ارجمندش یوسف میرزا به چنگ گرگ اجل افتاده، جامه عمرش را درید و مادر یوسف میرزا هنوز از سوگواری پسر فارغ نگشته که بدرود زندگانی را نمود<sup>۲</sup> و در همان هفته سلطان یعقوب بهادر پهلو بر بستر ناتوانی گذاشته، بادفتا، طناب بارگاه زندگانش را گسیخت<sup>۳</sup> چنانکه گفته اند:

نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری  
عزیزان یوسف ارگم شد چه شد یعقوب رباری  
و این چند بیت را نسبت به شاه سلطان یعقوب ترکمان داده اند:

دنیا که در او ثبات کسم می بینم      در هر فرحش هزار غم می بینم  
چون کهنه رباطی است که از هر طرفش      راهی به بیابان عدم می بینم<sup>۴</sup>

پس صوفی خلیل و امراء موصلو و پرناک، میرزا بایسنقر پسر سلطان یعقوب را به پادشاهی اختیار نمودند و بزرگان بایندری بر سلطنت مسیح میرزا پسر امیرحسن بیک اتفاق کرده، رایت خلاف برافراشتند و در قراباغ، کار آن دو طایفه به مقابله و مقاتله کشید و فتح و ظفر از جانب خواهندگان میرزا بایسنقر گردید و مسیح میرزا و امرای بایندری به قتل رسیدند و میرزا بایسنقر با

۱. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۵.

۲. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۹ - امیر یعقوب معدوح اهلی شاعر (متوفی ۹۴۲ هجری) است و اهلی را سه قصیده در مدح اوست و مثنوی شمع و پروانه را به نام او کرده است.

۳. تحفه ساسی، ص ۱۸، یعقوب از امراء شعر دوست بود و جامی، مثنوی سلمان و ابدال را به نام او پرداخته و قصیده ای در مدح وی دارد.

۴. در کیفیت مرگ او که به همراه پسر و همسرش اتفاق افتاد، نوشته اند: (روزی که مدتی مدید در حمام مانده بود زنش شرابی مسموم به دست او داد، یعقوب ظنن شد و به او امر کرد که از آن شربت بخورد زن بالاچار خورد و بالنتیجه یعقوب و پسر خردسالش نیز خوردند و هر سه مردند). رک: اسناد و مکاتبات تاریخی، ص ۳۸۱. در احسن التواریخ آمده است که: (مادرش سلجوق شاه بیگم، اراده نمود که مسیح میرزا بن حسن پادشاه را مسموم گرداند به این داعیه در ظرفی که قیسی در آب کرده بود سم داخل کرد، یعقوب به اتفاق برادرش تناول نمودند سلجوق شاه خانم نیز آنرا تناول نمود و هر سه فوت شدند. (ص ۸۱۲ و ۸۹۶).

کمال جلال وارد تبریز گشته بر تخت سلطنت نشست و رتق و فتق امور ممالک را در کف کفایت صوفی خلیل گذاشته تمامی کارگزاران<sup>۱</sup> سلطان یعقوب را گرفته به انواع جور و ستم مبتلا داشت و جناب قاضی عیسی را که سلطان یعقوب بی مشاورت او کاری را فیصل ندادی شربت شهادت چشاند و چون این گونه اخبار به سلیمان بیک که والی دیاربکر بود رسید سپاهی فراهم آورده، قاصد آذربایجان گردید<sup>۲</sup> و میرزا بایسنقر و صوفی خلیل او را استقبال کرده، چون نزدیک شدند، امرای آذربایجان که از سوء سلوک صوفی خلیل به تنگ آمده بودند، طوعاً و کرهاً عنان میرزا بایسنقر را گرفته، او را به اردوی سلیمان بیک ملحق داشتند و امیر سلیمان بیک او را احترام تمام نموده، به پادشاهی قبولش داشت و صوفی خلیل، دستگیر شده، رهسپر آخرت گردید<sup>۳</sup> و امیر سلیمان به ملازمت سیرزا بایسنقر به تبریز آمده، سر در چنبر اطاعت درآورد.

در سال ۸۹۷: امیرایه<sup>۴</sup> سلطان نوین، معتمدی را نزد قرق سیدی علی که کوتوال قلعه النجق بود فرستاد و پیغام داد که مناسب آن است که میرزا رستم بیک پسر میرزا مقصود بیک پسر امیر حسن بیک را که در پیش تو در قلعه النجق به فرمان میرزا بایسنقر محبوس است، به پادشاهی برداریم و سپاهی فراهم آورده، ممالک را از تصرف بایسنقر و امیر سلیمان بیک گرفته به نام میرزا رستم، نموده، رایت اقتدار برافرازیم و قرق سید علی، این بشارت را به میرزا رستم رسانیده، او را از حبس درآورده به ایبه سلطان پیوسته، قاصد تبریز شدند<sup>۵</sup> و میرزا بایسنقر و امیر سلیمان بیک، هر فوجی را به استقبال آنها می فرستاد، طریق بیوفائی را پیموده، در اطاعت میرزا رستم درسی آمدند و میرزا بایسنقر ناچار گشته به جانب شیروان شتافت و در شیروان رحل اقامت انداخته<sup>۶</sup>، در تدارک بازگشت ممالک موروثه خود افتاد، میرزا رستم بیک، بی کلفت خاطر وارد تبریز شده، بر تخت جهانبانی قرار گرفت و همت بر تدارک اختلالی که در ممالک بود گماشته، بی نظمی ها را منتظم ساخته داشت و والیان ممالک عراقین و فارس و کرمان و لرستان و خوزستان به توسط عرایض و هدایا مورد عنایت شدند.

در سال ۸۹۸: شیروانشاه، سپاهی فراهم آورده، به میرزا بایسنقر داماد خود داده، برای استرداد ممالک موروثه او، روانه داشت و چون این اخبار به میرزا رستم بیک رسید، در تدارک مدافعه برآمده، از هر جهت اسباب استحکام سلطنت خود را فراهم آورد<sup>۷</sup> و از جمله آنکه چنانکه نگارش یافت در سال ۸۹۴ سلطان یعقوب پادشاه، پسران سلطان حیدر صفوی که خواهرزادگان او بودند با والده آنها از اردبیل، روانه فارس داشته در قلعه استخر محبوس نمود و امیر منصور بیک والی شیراز، نهایت محافظت و احترام را به آنها سراعات می داشت تا در این سال بخاطر میرزا رستم بیک

۱. در متن: (گزاران).

۲. رک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۶.

۳. همان ماخذ، ص ۴۳۷.

۴. در روضة الصفاء، ج ۸، ص ۹: (ایبه سلطان). و در احسن التواریخ، ص ۶۳۳: (ایبه سلطان).

۵. همان ماخذ، ص ۴۳۸.

۶. رک: احسن التواریخ، ص ۶۳۳: (... بایسنقر دختر فرخ پادشاه شیروان را بزنی داشت).

۷. رک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۸.



رسید که آنها را از فارس آورد به ظاهر که چون حلیمه خاتون<sup>۱</sup> والده آنها خواهر اعیانی میرزا-مقصود بیگ پدر میرزارستم بیگ است و خلاف مروت است که بی سببی ذریه رسول خدا و عمه بیگناه را در حبس گذارم و باعث ویرانی دودمان سلطان یعقوب؟ را نسبت به این عمل شنیع می داد و در باطن می خواست که شکست شیروانشاه و میرزابایسنقر بدست طایفه صوفیه و اولاد سلطان حیدر-صفوی شود برای آنکه سلطان حیدر در جنگ با شیروانشاه شهید گردید و جماعت صوفیه که ارادت کیشان اولاد سلطان حیدر بودند، مال و جان خود را در راه خونخواهی سلطان حیدر و خدمت اولاد او مضایقه نداشتند و همیشه منتظر خلاصی آنها از حبس بودند پس به این ملاحظه میرزا-رستم بیگ، سلطان علی و سلطان اسماعیل و سلطان ابراهیم پسران سلطان حیدر و والده آنها را از فارس بخواست<sup>۲</sup> و چون وارد تبریز شدند، خلعتهای فاخره بر آنها پوشانیده و کیسه های پر از زر مسکوک برای آنها فرستاد و التماس سفر شیروان از آنها نموده، به اظهار اخلاص و اعتقاد زبان گشود و چون این خبر به اطراف منتشر گردید، جماعتی فراوان از مریدان خاندان صفوی از ظل رایت سلطان علی که برادر مهتر آنها بود درآمدند و میرزارستم بیگ، ایبه سلطان را در خدمت سلطان علی به مقابله و مدافعه شیروانشاه و میرزابایسنقر روانه داشت و چون سلطان علی و سپاه صوفیان در کناره رود کر رسیدند و سیاهی سپاه شیروان را دیدند نه صوفیان از آب گذشتند و نه شیروانیان از رود کر تجاوز کردند، بعد از مدتی، بی جنگ و جدال هریک عود به نواحی خود نمودند<sup>۳</sup>.

در سال ۸۹۹: کوسه حاجی بایندر<sup>۴</sup> که والی اصفهان بود سر از اطاعت و فرمان میرزارستم بیگ پیچیده، خطبه و سکه اصفهان را به نام میرزابایسنقر قرارداد و میرزا بایسنقر، باز از شیروان لشکری کشیده، قاصد تبریز گردید و میرزارستم بیگ ایبه سلطان، سپاه آذربایجان را ضمیمه صوفیان صافی عقیده کرده، در خدمت سلطان علی به استقبال میرزابایسنقر فرستاد و امیر قراپیری توچی را با چند فوج سپاه کینه خواه روانه اصفهان نمود و حضرت سلطان علی و ایبه سلطان بر سپاه شیروان غالب گشته، در همین سال میرزابایسنقر را به قتل رسانیدند<sup>۵</sup> و قراپیری توچی در نواحی درگزین همدان با کوسه حاجی مقابله کرده به قوت رستمی، سپاه اصفهان را شکست و کوسه حاجی را به قتل رسانید و این دو خبر میمنت اثر در یک شب به تبریز رسیده، میرزارستم بیگ را قرین ابتهاج داشت و گلزار ممالک عراق و عجم و آذربایجان و فارس و کرمان از خار تعرض معاندان پیراسته گردید پس با خاطری جمع بر بستر استراحت غنود و سلطان علی و سلطان اسماعیل و سلطان ابراهیم صفوی را از روی تعظیم و اجلال، شرف رخصت ارزانی داشته، روانه اردبیل گردیدند و حضرت سلطان علی در اردبیل به طریقه آباء و اجداد کرام خود بر سجاده دین پروری نشسته به ارشاد طایفه صافی صوفیه پرداخت و در اندک مدتی سالکان طریق ارادت در خطه اردبیل مجتمع گشته، دست اخلاص

۱. در متن: (خواتون). نام حلیمه خاتون در اصل حلیمه بیگی آغا و ملقب به علم شاه بیگم بود که اصلاً روسی بود و نامش مارتا بامارت بود. (حواشی احسن التواریخ، ص ۷۴۵).

۲. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۹. و رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۸.

۳. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۳۹ و روضة الصفا، ج ۸، ص ۹.

۴. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۰.

۵. همان ماخذ، ص ۴۴. در احسن التواریخ، ص ۶۳۵، آمده است که: بعد از چند روز سید علی پرناک وی (میرزا-بایسنقر...) را گرفته در یوم الخمیس سابع شعبان این سال (۸۹۷) این قضیه دست داد و در سادس عشر شهر مذکور او را به تبریز آوردند و در جبل سهند در شب شنبه هفدهم شهر رمضان المبارک کشته شد.

به داسن مخدوم زادگان خود زدند و چون اخبار ازدحام و اجتماع خواص و عوام در اردبیل به حضرت میرزاستم بیک رسید، عاقبت اندیشی کرده، حضرات عالی درجات سلطان علی و سلطان اسمعیل و سلطان ابراهیم را از اردبیل به اردو آورده جماعتی را به نگهبانی آنها معین داشت و در باطن قصد کشتن آنها را نمود و چون سلطان علی تفرس مقصود او را فرمود دو نفر برادر والا گهر خود را در نیمه شبی برداشته از اردوی میرزاستم بیک تا شهر اردبیل توقفی نمود و بعد از ورود جماعت صوفیه را خواسته و در حضور آنها تاج و دستار خود را بر سر برادر کهنتر خود سلطان اسمعیل گذاشت و قضیه جهانگیری او را خاطر نشان صوفیان صافی عقیده داشته، از شهادت خود در روز دیگر آنها را مطلع ساخت و چون میرزاستم بیک از فرار سلطان علی و برادران او مطلع گردید ایبه سلطان را با لشکر از عقب آنها روانه داشت و چون طلیعه سپاه نزدیک به اردبیل رسید، سلطان علی جوشن جنگ را پوشیده، با هر یک از مخلصین خود وداع کرده، با جماعتی روی به جانب سپاه ایبه سلطان آورده، با آنها مردانه قتال فرموده تا جام شهادت را چشید و از اسب بر زمین افتاد<sup>۴</sup> و این واقعه در این سال ۸۹۹ اتفاق افتاد<sup>۵</sup> و حضرت سلطان اسمعیل و سلطان ابراهیم بعد از این قضیه، توقف خود را در اردبیل صلاح ندانسته با جماعتی از صوفیه<sup>۶</sup> قاصد گیلان شدند و بعد از ورود به گیلان، کارکیا سیرزاعلی<sup>۷</sup> والی لاهیجان که به عظم شأن و قدم دودمان مشهور بود حضرت سلطان اسمعیل را استقبال کرده، برای مسکن او و همراهانش منازل بهشت آئین تعیین فرمود و سر در اطاعت و بندگیش فرود آورد و بعد از چند ماه سلطان ابراهیم که برادر بزرگ سلطان اسمعیل بود، هوای وطن را نموده، تاج دوازده ترک حیدری را که کسوت منتسبان خاندان صفوی بود از سر برداشته، طاقیه که شعار ترکمانان آق قوینلو بود بر سر گذاشته<sup>۸</sup> رایت توجه به خطه اردبیل برافراشت و بعد از مدتی در دارالارشاد اردبیل به اجل موعود درگذشت و حضرت سلطان اسمعیل که در آن سال از سن شریفش شش سال گذشته بود در لاهیجان رحل اقامت افکند و تا اول دعوی سلطنتش که در سال ۹۰۵ است، متوقف لاهیجان بود. در سال ۹۰۰: امیر سلطان رستم ایالت مملکت فارس را به قاسم بیک پرناک<sup>۹</sup> ارزانی داشت.

۱. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۰.

۲. در متن: (ده).

۳. در بعضی متون: آیه.

۴. ماخوذ از روضة الصفاء، ج ۸، ص ۱۰۹. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۱. و رک: عالم آرای عباسی، از اسکندر بیک ترکمان ج ۱، ص ۲۴۳ و ۲۴۴ و عالم آرای صفوی، ص ۳۴.

۵. (... تاریخ این واقعه را در سال ۹۰۰ ذکر کرده اند، حسین بیک لله شاملو خلیفة الخلفاء دده بیک نمش او را به اردبیل نقل کردند)، روضة الصفاء، ج ۸، ص ۱۰. عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۴.

۶. (... با حسین لله خادم و خادم بیک و دده و غیره هم از امراء صوفیه... و همگنان... سفر گیلان متصوب شمردند). رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۱ و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۵.

۷. (از دودمان سعادت و سیاست) روضة الصفاء، ج ۸، ص ۱۰. (امیرکیا از مریدان شیخ صفی بود) عالم آرای صفوی، ص ۳۵.

۸. (به دستور تراکمه آق قوینلو طاقیه بر تارک مبارک نهاد) حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۲، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۵.

۹. از امرای معتبر آق قوینلو که تا حدود سال ۹۰۸ حاکم فارس بود و پس از آنکه مدتی در زندان استخر بود او را

در سال ۹۰۲: احمد پادشاه پسر اغورلو محمد پسر ابوالمظفر امیرحسن بیگ آق قوینلو که مدتی پیش از مملکت ایران فرار کرده، پناه به قیصر روم برده بود و دخترنیک اختر قیصر را در حباله نکاح خود درآورده، مورد عنایات ملوکانه قیصری بود، لشکری فراوان از ممالک روم برداشته به قصد تسخیر دیاربکر و آذربایجان روانه گردید و چون این خبر به میرسلطان رستم پادشاه رسید، سپاه خود را فراهم آورده، به استقبال پسر عم خود شتافت و بعد از حصول قرب جوار، امرای رستمی بیوفائی نموده، پیش از جنگ با دشمن، پادشاه خود را گرفته، خدمت احمد پادشاه بردند و در ماه ذی القعدة همین سال به فرمان احمد پادشاه، آن عالیجاه را به زه کمان خفه نمودند و احمد پادشاه، بی کلفت و زحمت وارد تبریز گشته، بر تخت دارائی قرار گرفت و فرامین به اکناف بلاد، انفاذ داشت که مالیات و متوجهات و عوارض املاک دیوانی و اربابی ممالک محروسه را به هر اسم و رسم، زیاده از قانون شریعت غرای محمدی، علی و اضعه الصلوة والسلام، حواله ندهند و خلاف کننده در مورد سخط و سیاست باشد و رقم ابطال بر وظائف ارباب سیورغال کشید و نشان معافی و مسلمی اهل عمام را مجری نداشت و این قرارداد را سخت محکم داشت و حل و عقد امور سلطنت را در کف کفایت امیرحسین پسر علی خان گذاشت و امیرحسین بنا بر کینه دیرینه که از مظفر بیگ پرناک داشت او را گرفته الفرصة تمریر السحاب<sup>۱</sup> را گفته به قتلش رسانید و چون این خبر به قاسم بیگ پرناک، حاکم مملکت فارس که برادر مظفر بیگ بود، رسید، خاطر قرارداد که در زمان فرصت، رایت مخالفت افرازد که احمد پادشاه حکومت کرمان را به امیر ایبه سلطان وا گذاشت و ایبه سلطان از آذربایجان حرکت کرده به توسط رسل و رسائل قاسم بیگ پرناک را بر خونخواهی برادر تحریض<sup>۲</sup> نمود و قاسم بیگ پرناک با سپاهی بی باک از فارس حرکت کرده، در نواحی اصفهان به ایبه سلطان پیوسته، به صلاح یکدیگر، رایت مخالفت احمد پادشاه را افراشتند و چون این خبر گوشزد سلازمان شاهی شد، احمد پادشاه با سپاه آذربایجان، قاصد اصفهان گردید، چون تلاقی فریقین شد، فتح و ظفر نصیب قاسم بیگ پرناک و ایبه سلطان گردید و احمد پادشاه، بعد از شش ماه از سلطنت، در این جنگ در جمادی الاولی، در سال ۹۰۳ به قتل رسید و قاسم بیگ پرناک والی مملکت فارس به صوابدید ایبه سلطان، خطبه و سکه را به نام میرزا سلطان سراد پسر امیرسلطان یعقوب پادشاه که بعد از قتل برادر خود میرزا بایسنقر در پناه شیروانشاه، توقف داشت، قرار دادند و قاصدی روانه شیروان نمودند و او را به نوید سلطنت و دارائی ممالک محروسه ایران طلب داشتند.

در کتاب حبیب السیر مرقوم است که<sup>۳</sup> امیر ایبه سلطان زستان این سال را روی توجه

→ به اصفهان بردند و کشتند، اهلی سه قصیده در مدح وی دارد رک: دیوان اهلی، ص ۳۴، انتشارات سنائی. و رک:

احسن التواریخ، روملو، ص ۱۱.

۱. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۲. و احسن التواریخ روملو، ص ۱۳.

۲. فرصت همانند گذر ابرها از دست می رود.

۳. متن: (تحریص).

۴. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۳: (... ایبه سلطان خود را بر پادشاه رسانید و... سرش را از بدن

جدا کرده بر سر نیزه کرده فرمود نقاره بشارت کوفتند). رک: احسن التواریخ، روملو، ص ۱۷.

۵. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۳ و ۴۴۴.

به قشلاق قم آورد و در موضعی مناسب، بارگاهی به تکلف نصب نمودند و مسندی در پیشگاه بارگاه نهاد و دستاری بر زیر مسند گذاشته هر صباح به دستوری که امراء سلاطین را ملازمت کنند بدانجا می‌رفت و به سرانجام سهام پرداخته، شیلان<sup>۱</sup> می‌کشید و حال را بر این منوال داشت تا وقتی که سلطان مراد، به وی پیوست و افسرشاهی را از مسند برداشته بر سر گذاشت.

در همین سال [۹۰۳]:<sup>۲</sup> میانه مردم شیراز و قاسم بیگ پرناک ترکمان بایندری، کدورتی شده به مخالفت رسید و اهل فتنه و فساد، منشاء این مخالفت را به جناب مصطفوی حسب مرتضوی نسب، قدوه دودمان اهل بیت رسالت، امیرصدرالدین محمد دشتکی شیرازی، نسبت دادند.<sup>۳</sup>

روز دوازدهم ماه رمضان همین سال [۹۰۳]: قاسم بیگ پرناک جماعتی از فسقه فجره طایفه ترکمان بایندریه را مأمور داشته بغتتاً بر منزل جناب سیادت و سعادت انتسابی ریخته آن حضرت را شربت شهادت چشانیدند و ولادت آن جناب را خلف الصدقش حضرت غوث الحکما امیر-غیاث الدین منصور در شرحی که بر رساله اثبات واجب آن صدر عالی مقدار نوشته است، صبح سه‌شنبه دویم ماه شعبان سال ۸۲۸ مرقوم داشته است و چون امیرایه سلطان، زمستان این سال را در قشلاق قم بسر رسانید، عنان عزیمت را به جانب تبریز انداخت و میرزامحمدی با سپاه یزد و کرمان حرکت کرده تمامت عراق عجم را بی کلفت خاطر در تحت تصرف درآورده، در ملک ری رحل اقامت انداخت و ایبه سلطان با سپاه آذربایجان به جانب ری شتافت و میرزامحمدی، بی‌جنگ و جدال فرار نمود و ایبه سلطان مراجعت به قم کرده مانند سال گذشته طرح قشلاق را انداخت، لیکن در میان زمستان خبر رسید که میرزامحمدی عود به ری کرده، لوائی اقتدار افراشته است و ایبه سلطان خود را در این سرتبه، مرد میدان میرزامحمدی ندیده، از قم به جانب آذربایجان شتافت و در بین راه موکب میرزا سلطان مراد از جانب شیروان آمده به ایبه سلطان پیوست و میرزامحمدی در مملکت ری مقتدر گشته، بیشتر از امراء و اعیان عراق به قدم اخلاص خدمت او رسیدند و میرزامحمدی با سپاه فراوان از ری قاصد جنگ ایبه سلطان و سلطان مراد گردید و چون دو سپاه مقابل یکدیگر شدند و جنگ در پیوست فتح و ظفر نصیب میرزامحمدی شده، ایبه سلطان کشته گشت و میرزا سلطان مراد فرار کرده، عطف عنان به جانب شیراز نمود و بعد از ورود به شیراز قاسم بیگ پرناک والی مملکت فارس و امیر مقصود بیگ امیر سپاه مأمور فارس، وجود او را مغتتم شمرده سر در چنبر اطاعت او در آوردند.

و این واقعه در سال ۹۰۰ و ۹۰۱ اتفاق افتاد و میرزامحمدی بعد از فتح وظفر بر جناح تعجیل

۱. شیلان یا شایلان سفره طعام و طعام مطبوخ که به لشکریان دهند و طعامی که به عامه مردم دهند. عبارت عیناً منقول از احسن التواریخ، روملو، ص ۱۷.

۲. در متن: (۹۰۳).

۳. ر ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۲.

۴. ر ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۴.

۵. همان کتاب همان صفحه — احسن التواریخ، روملو، ص ۲۱.

۶. در حبیب السیر، نیز تاریخی برای این واقعه ذکر نشده است ولی در احسن التواریخ، روملو، (ص ۲۱) جزء وقایع سال

وارد شهر تبریز گشته بر اریکه سلطنت نشست و تاج جمشیدی بر سر گذاشت و میرزاالوند برادر میرزامحمدی که بعد از قتل احمدپادشاه، فرار کرده به دیار بکر رفته بود و قاسم بیگ والی دیار بکر نام سلطنت را بر او گذاشت و خود امور سلطنتی را مباشر گردید و بعد از مدتی میرزاالوند از اعمال قاسم بیگ نفرت نموده با بیشتر از اسراء و سپاه موافقت کرده از اردوی قاسم بیگ بیرون آمده، قاصد آذربایجان گردید و میرزامحمدی چون از توجه برادر خود میرزاالوند و سپاه دیار بکر مطلع گردید خود را مرد مصاف ندیده، از تبریز گریخته، به شهر سلطانیه رسید و میرزاالوند بی کلفت خاطر بر مملکت آذربایجان مسلط گشته، لوای اقتدار را برافراشت و میرزامحمدی مصلحت خود را در توقف سلطانیه، ندیده به جانب اصفهان شتافت و میرزااسلطان مراد در شیراز از این قضایا مطلع گشته، سپاه فارس را برداشته، قاصد اصفهان گردید و میرزامحمدی با لشکر خود از اصفهان بیرون آمده، بعد از چند منزل دو سپاه کینه خواه، صف آراسته، به یکدیگر ریخته، میرزااسلطان مراد، سعادت یافته فیروزی جسته، میرزامحمدی اسیر کمند دشمن گشته، سپاهش شکست خورده، بساط جمعیت او را متفرق ساختند و میرزامحمدی را مقید داشته، در خدمت میرزااسلطان مراد، وارد شهر سلطانیه نمودند و میرزااسلطان مراد، در ممالک عراق و اصفهان و فارس، رایت اقتدار به اوج کیوان رسانیده، قاصد تسخیر مملکت آذربایجان گردید و میرزاالوند با سپاه آذربایجان به استقبال پسر عم خود، در جناح استعجال از تبریز حرکت فرموده، در نواحی صاین قلعه توقف نمود و میرزااسلطان مراد در چهارفرسخی اردوی میرزاالوند، آرام گرفت و در میانه درویشی به صفت زهد و صلاح و فوز و فلاح که او را باباخیرالله می گفتند آن پادشاه را ملاقات کرده، سخن از مصالحه دو جانب بگفت<sup>۱</sup> و قرارداد که آب قزل اوزن، سامان دو مملکت دو پادشاه شود که دیار بکر و اران و آذربایجان در تحت اختیار میرزاالوند باشد و ممالک عراق و اصفهان و فارس و کرمان از میرزااسلطان مراد باشد<sup>۲</sup> و بر این قرارداد رقمی نگاشته به مهر سران سپاه و اعیان مزین گردید و میرزاالوند عود به تبریز کرده، بر سریر سلطنت قرار گرفت و میرزااسلطان مراد به قزوین آمده، متمکن گردید.

در سال ۹۰۷: از شیراز خبر رسید که قاسم بیگ پرناک، رایت خلاف را افراشته، احکام پادشاهی را مهمل گذاشته است. سلطان مراد پادشاه، از قزوین برای تشبیه قاسم بیگ حرکت نمود از قصد پادشاه مطلع گردید خود را سرد مقابل او ندانست و در مقام معذرت آمده، با بزرگان شیراز به عزم استقبال بیرون آمد و در منزل قصر زرد فارس که اکنون به کوشک زر معروف گشته، خدمت سلطان مراد پادشاه رسیدند و چون معذرت آنها را قبول نکرد تمامت آنها را گرفته، روانه قلعه استخر داشت و محبوس شدند و حکم فرمود که اردوی قاسم بیگ پرناک را غارت نمودند<sup>۳</sup> و به مصلحت وقت عزم آمدن شیراز را منفسخ داشت و از طریق کوه کیلویه و شولستان به کازرون آمده، زمستان را توقف نمود.

و حکومت مملکت فارس را در سال ۹۰۸: به امیر یعقوب بیگ بایندری، برادر امیراییه سلطان تفویض داشت.

۱. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۵.

۲. همان کتاب، صفحه ۴۴۶.

۳. احسن التواریخ، روملو، ص ۲۵.

۴. رک: احسن التواریخ، روملو، ص ۶۲.

در همین سال [۹۰۸]: حضرت خاقان گیتی‌ستان، شاه اسمعیل صفوی: بهادرخان بر مملکت آذربایجان استیلا یافته، مالک تاج و سریر گردید و اگرچه ذکر نسب و انقلابات دهریه آن قدوه سلاطین زمان از لوازم این فارسنامه ناصری نیست اما چون آن حضرت و اولاد ماجدش، سالها بر ممالک ایران و فارس، پادشاهی فرسوده‌اند لازم آمد که برخی از نسب و انقلابات دهریه او را شمرده تا مایه زینت این کتاب گردد:

بباید دانست که نگارندگان اخبار سلاطین و نویسندگان انساب اولاد حضرت سید المرسلین (ص) نسب سلاطین صفویه را، انارالله برهانه بر این وجه نگاشته‌اند که نسب شریف حضرت هدایت مرتبت شیخ صفی‌الدین<sup>۱</sup> اسحق اردبیلی، قدس سره، بر این وجه است: شیخ صفی‌الدین اسحق بن شیخ امین‌الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن شیخ قطب‌الدین بن شیخ صلاح‌الدین رشید بن محمد الحافظ الکلام الله تعالی ابن عوض الخواص بن سید فیروز شاه زرین کلاه بن سید محمد بن سید شرف شاه بن سید محمد بن سید حسن بن سید ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسمعیل بن سید محمد بن احمد اعرابی ابن ابومحمد قاسم بن ابوالقاسم اعرابی، ابن حمزه بن الامام المعصوم ابو ابراهیم موسی کاظم<sup>۲</sup> علیه الصلوة والسلام.

و جناب شیخ صفی‌الدین اسحق، معاصر پادشاه غازان خان و سلطان محمد خداپنده بود<sup>۳</sup>، سفرها کرده، خدمت بزرگان دین و اولیاء رسیده، تا دست ارادت به شیخ زاهد گیلانی داد<sup>۴</sup>، پس سالها در خاقان او توقف کرده و ریاضتها نموده و علوم ظاهری را به کمالات معنوی آراسته، دختر شیخ زاهد را که فاطمه نام داشت در عقد ازدواج خود درآورد<sup>۵</sup>، پس به دارالارشاد اردبیل مراجعت فرموده و به ارشاد و هدایت بندگان خدای تعالی مشغول گردید و طالبان حق ازاکناف بلاد روی به اردبیل آورده، قرین سعادت می‌شدند و امرا و سلاطین چون به خاقان آن جناب می‌رفتند با فقراء مسلمانان در یک درجه می‌نشستند.

در سال ۷۳۵: ولایتعهد و ارشاد عباد را به ولد ارجمند خود شیخ صدرالدین موسی که نبیره دختر شیخ زاهد گیلانی بود، تفویض فرمود و در همان سال به روضه رضوان خرامید<sup>۶</sup> و در موضعی از شهر اردبیل که تا کنون زیارتگاه مسلمانان است مدفون گردید و قبه رفیع و بقعه وسیع بر آن بنا کردند و جناب شیخ صدرالدین موسی بعد از ارتحال والد ماجدش، بر مسند ارشاد و

۱. کسروی در مقاله شیخ صفی و تبارش می‌نویسد که از شیخ صفی تا شاه اسمعیل در دوست سال سه دگرگونی در خانواده صفوی رخ داده است؛ نخست اینکه شیخ سید نبوده و پیرگان او سید شده‌اند، دوم اینکه شیخ سنی بوده و نبیره او شاه اسمعیل، شیعی سنی کش شده است و سوم آنکه شیخ فارسی زبان بوده ولی بازماندگانش ترکی را پذیرفته‌اند. (ص ۴) - ر.ک: حبیب‌السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۰۹.
۲. این شجره نخست در تاریخ این بزاز آمده منتها در آنجا لقب سید وجود ندارد و به ۲ واسطه به حضرت امام موسی کاظم (ع) می‌پیوندد و فیروز شاه هفتمین پدر شیخ صفی است.
۳. کسروی سال سرگه او را همزمان با سال مرگ سلطان ابوسعید آخرین پادشاه مغول می‌داند و مرحوم اقبال تولد او را در سال ۶۵ و وفات او را سال ۷۳۵ می‌داند او را از عرفای عهد اولجایتو و ابوسعید می‌داند که مورد احترام رشیدالدین فضل‌الله بود. ر.ک: تاریخ مفصل ایران، ص ۵۰۸.
۴. ر.ک: حبیب‌السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۱۵.
۵. ر.ک: همان ماخذ، همان صفحه.
۶. (... در روز شنبه ۱۲ محرم) ر.ک: حبیب‌السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۱۸.

هدایت نشست و طالبان طریقه حقه، هزاران هزار، از نواحی دور و نزدیک به آستانه مبارک‌اش می‌آمدند [و] هر کس به اندازه سزاواری خود مستفیض گشته، عود به اوطان خود می‌نمودند. در بعضی از تواریخ نوشته‌اند: زمانی حضرت صاحبقران گیتی‌ستان، امیر تیمورگورکان به خانقاه شیخ صدرالدین موسی درآمد و در میانه صحبت به جناب شیخ فرمود: امر مهمی را از من بخواه، جناب شیخ فرمود اسرای رومی را مرخص فرما، امیر فرمود اندازه‌ای بگذارید که شماره آنها بسیار است، شیخ فرمود چند نفری که بتواند در این خانه محقر فراهم شوند و وسعت خانقاه در نظرها، گنجایش پانصدتن را بیشتر نداشت، پس امیر فرمود، اسرای رومی را داخل خانقاه نمایند، پس هر فوجی را داخل خانقاه نمودند جای فوجی دیگر باز بماند تا آنکه فضای تمامت اسیران را که شماره آنها از سی هزار نفر می‌گذشت، گنجایش داد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء من عباده و حضرت صاحبقران دست ارادت و نوسل به دامن شیخ بزرگوار زده، همه اسیران رومی را مرخص و مطلق‌العنان گردانید و هر یک بعد از اطلاع بر واقعه سر خط بندگی آنجناب را نسلاً بعد نسل سپرده، به قدر استعداد مستفیض گشته، چند روزی از رنج سفر و خواری گرفتاری آرمیده، یا خاطری شاد به جانب اوطان خود شتافتند و قبیله و عشیره خود را در سلک مریدان آن جناب، درآوردند و از آن زمان، طوایف صوفیه در ممالک روم و سایر ممالک مسلمانان از نژاد آن اسیرانند.

در بعضی از تواریخ دیگر این واقعه را نسبت به ولد ارجمندش شیخ خواجه علی داده‌اند و چون زمان ارتحال جناب هدایت انتسابی نزدیک شد ولایتعهد و ارشاد طایفه را به فرزند ارجمند خود شیخ خواجه علی واگذاشت<sup>۱</sup> و خود به روضه رضوان شتافت و جناب شیخ خواجه علی بر حسب نص وصیت بر وساده ارشاد قرار گرفت و طریقه حقه اثنی عشریه را به پیروان هدایت بیاموخت و خانقاهش مرجع امرا و سلاطین گردید و چون در خود استطاعت حج را یافت وسادم ارشاد را به ولدالصدق خود جناب شیخ ابراهیم<sup>۲</sup> سپرده، او را جانشین خود، کرده، در سال ۸۳۰ با جماعتی از موافقان طریقت، به عزم مکه معظمه و مدینه طیبه به جانب مقصود شتافت و چند روزی نگذشته که فراق آن مرشد آفاق، بر شیخ ابراهیم سخت گشته، از پی پدر والا گهر خود شتافت، در اثنای راه، خدمت والد ماجد رسیده به جانب مقصود شتافتند و بعد از ادای مناسک حج به مدینه طیبه رفته به زیارت قبر خیرالانام مشرف گشته به قصد وطن مألوف بیرون آمدند و در زمان طی مسافت، مرض مهلک عارض جناب شیخ خواجه علی شد و چون به بیت المقدس رسیدند در ربیع الاخر سال ۸۳۳ ندای ارجعی الی ربک راضیه مرضیه<sup>۳</sup> را شنیده به جوار رحمت ایزدی پیوست و مزار کثیرالانوارش در بیت المقدس به مزار شیخ العجم مشتهر گردید و جناب شیخ ابراهیم<sup>۴</sup> به حکم وصیت و ولایت عهد، به منصب ارشاد اهل سداد فایز گردید و از بیت المقدس به دارالارشاد اردبیل آمده به دستور آباء کرام خود بر سجاده ارشاد و هدایت متمکن آمد و نزدیک زمان ارتحال از این سرای پر ملال، پسر نیکوسیر خود سلطان جنید<sup>۵</sup> را به ولایتعهد وصیت فرمود

۱. آیه ۲۱، سوره الحديد.

۲. رک: حبيب السیر، ج ۳، جزء سوم، ص ۴۲۳.

۳. رک: حبيب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۲۴.

۴. آیه ۲۸، سوره الفجر.

۵. رک: حبيب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۲۴.

۶. رک: همان ماخذ، همان صفحه.

و سده سنیه<sup>۱</sup> سلطانی، در اندک زمانی مرجع خواص و عوام گردید و صیت زهد و تقوی را به اقصی بلاد رسانید و فوج فوج از سلسله صافیة صوفیه، همه روزه برای طواف حضرتش از دور و نزدیک آمده، مستفیض می گشتند و روز بروز آوازه ارشاد و هدایتش، از ممالک روم و محروسه ایران سشتهر می شد و شماره صوفیان صافی عقیده از حد و شماره افزون گردید که امیرجهانشاه قراقرینلوی ترکمان، فرمان، روانه داشته که به مصلحت ملکی، صلاح در توقف جناب سلطان جنید نیست [و] باید از اردبیل بهر کجا که خواهد رود و سلطان جنید بعد از اطلاع با جماعتی از سالکان ارادت اندیش، به جانب حلب مسافرت فرمود و از حلب به دیاربکر تشریف برده، امیر ابوالمظفر حسن بیگ - ترکمان آق قوینلو والی دیاربکر که سر در اطاعت امیرجهانشاه نداشت، مسرور گشته و رود آنجناب را شگون دانسته، باعث اقبال خود و نکبت امیرجهانشاه قرار داد و خواهر خجسته سیر خود را که خدیجه بیگم نام داشت در حباله نکاح آن باعث فلاح در آورد<sup>۲</sup> و چون مدتی بگذشت به حدیث حب الوطن من الایمان قاصد بلده اردبیل گردیده، از دیاربکر حرکت فرمود و چون به دارالارشاد اردبیل رسید و جماعت ارادت کیشان در آستانه آن جناب مجتمع گشتند، امیرجهانشاه از مراجعت آن جناب و وصلت با امیر حسن بیگ آگاه گشته، گاهی قصد کشتن آن جناب را می نمود و وقتی در خیال اخراج بلدش می افتاد و چون آن جناب از این خیالات امیرجهانشاه مطلع گردید، با خواص اصحاب خود مشاورت کرد که بر احکام جهانشاهی وقعی نگذاشته بلکه ممالک متصرفی او را در تحت اقتدار خود در آورد و ظلم ظلمه را از مظلومین بردارد و بعد از مشاورت با اصحاب، مردمان تیزهوش تندرو را به اطراف روانه فرموده به احضار ارباب ارادت فرمان فرستاد و به اندک وقتی ده هزار نفر مرد جوشن پوش نیزه گزار از دوستان سلسله صفویه، در ظل رایت سلطان جنید مجتمع شدند<sup>۳</sup> و سلطان جنید با سپاه خود، اولاً به قصد جهاد فی سبیل الله به عزم رزم با کفار به جانب طرابوزان<sup>۴</sup> و چرکس حرکت کرده بعد از مقابله و مقاتله، فتح و ظفر را یافته، عطف عنان را به جانب شیروان انداخت و امیر خلیل الله که شیروان شاه بود چون از توجه آن جناب مطلع گردید، در مقام دفع و چاره برآمده، با لشکر خود حرکت نموده و چون کار به مقابله و مقاتله کشید، سلطان جنید در سیانه جنگ اسیر مخالف گشته، به حکم شیروانشاه شربت شهادت چشید و این واقعه در سالهای پیشتر از ۸۶۰ اتفاق افتاد<sup>۵</sup> و خلف الصدقش جناب سلطان حیدر به جای پدر نشسته، مسند ارشاد را زینت داده، درگاه سعادت پنااهش، مرجع پاک اعتقادان گردید<sup>۶</sup>.

جناب سلطان حیدر، خواهرزاده امیر ابوالمظفر حسن بیگ است و ارشد اولاد سلطان جنید و از این دو رهگذر پیوسته همت و الانهت خود را بر جنگ و جهاد با دشمنان دین می گماشت و به اطراف مساکن کفار، نهضت نموده، لوای مقاتله را می افراخت و به عنایت الهیه، نصرت

۱. سده (به ضم اول) به معنی آنچه بر آن نشینند چون منبر و سنیه (به فتح اول) به معنی رفیع و بلند پایه است.

۲. رک: حبيب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۲۵. و رک: احسن التواریخ، ص ۴۰۷.

۳. رک: همان ماخذ، همان صفحه.

۴. در متن: (طرابزن). در احسن التواریخ سلطان حیدر بعد از کشته شدن جنید به چرکس می رود. (ص ۶۱۱ و ۶۱۴).

۵. رک: حبيب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۲۶ - احسن التواریخ می نویسد که او در ضمن نبرد تیر خورد و کشته شد (ص ۴۰۹) و سال درگذشت او را در ۸۶۴ می نویسد.

۶. رک: حبيب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۲۶.



سی یافت و امیر ابوالمظفر حسن بیک پادشاه، بعد از استیلا و غلبه بر امیر جهان شاه میرزا سلطان ابوسعید نبیره خاقان گیتیستان امیر تیمور گورکان، تمامی ممالک عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان، در تحت اقتدار و سلطنت او درآمد و برای میمنت و مفاخرت، دختر ستوده سیر خود را در سلک ازدواج جناب سلطان حیدر درآورد.

در بعضی از تواریخ نام آن مخدره را عالم شاه پیغم گفته اند و در کتاب قادیخ ملکم نوشته است که یکی از محرران فرنگستان که در آن اوقات در آنجا بود نام او را «پارسا» نوشته است و مادرش عیسوی مذهب دختر پادشاه طرابوزان<sup>۱</sup> است و جناب سلطان حیدر را از آن عصمت دثار، سه نفر<sup>۲</sup> پسر نیک اختر به وجود آمد؛ سلطان علی و سلطان ابراهیم و سلطان اسمعیل و چون علی به سن رشد رسید، جناب سلطان حیدر به قصد جهاد با زمره کفار به جانب دربند شیروان با غازیان شیرشکار صوفیه صافیه در حرکت آمد و چون این خبر به شیروان شاه فرخ یسار پسر امیر خلیل الله رسید، متوهم گردید مبادا جناب سلطان حیدر به تقاضای خون پدر، ضرری به او رساند، پس قاصدی نزد امیر یعقوب پادشاه آق قویونلو فرستاد که سلطان حیدر، رایات<sup>۳</sup> کشورستانی افراخته، با لشکر قزلباش متوجه شیروان است اگر او را فتحی شود، البته در پی فتح سایر بلاد خواهد بود، مناسب آنکه، آن پادشاه، جمعی را به اعانت این دولت خواه روانه فرماید، سلطان یعقوب بعد از اطلاع بر واقعه، سلیمان بیک را با چهار هزار نفر به امداد فرخ یسار فرستاد و جناب سلطان حیدر، از کناره شیروان گذشته قلعه دسورقاپی<sup>۴</sup> را که سأسن مخالفین دین بود محاصره نمود [و] چون چند روز بگذشت خبر رسید که سلطان یعقوب چندین هزار نفر لشکر و سلیمان بیک بیجن اوغلی<sup>۵</sup> را به امداد شیروان شاه فرستاده و اینک به اتفاق برای رزم شما می رسند و جناب سلطان حیدر دست از محاصره کشیده به استقبال سپاه مخالف حرکت فرمود و چون سپاه موافق و مخالف نزدیک شدند، جنگ در پیوست و سلیمان بیک بیجن در برابر سلطان حیدر آمد [و] به بیک طعن نیزه بر زمین افتاد و سلطان حیدر او را به جان امان داد و فرمود که من در این روز باید شربت شهادت را چشیده، داعی حق را لبیک اجابت گویم، که ناگاه تیری بر مقتلش رسیده، به روضه رضوان خرامید و این واقعه در سال ۸۹۳ اتفاق افتاد<sup>۶</sup> چنانکه نگارش یافت.

امیر سلطان یعقوب پادشاه در سال ۸۹۴، سلطان علی و سلطان ابراهیم و سلطان اسمعیل اخلاف صدق سلطان حیدر صفوی را در قلعه استخر فارس محبوس داشت و از سن شریف سلطان اسمعیل دو سال گذشته بود و در سال ۸۹۸ به فرمان امیر رستم پادشاه آن نوباوگان چمن رسالت و ولایت را به احترام تمام از حبس نجات داده به تبریز آورده روانه اردبیل فرمود و سلطان علی در اردبیل در سال ۸۹۹ شهید گردید و سلطان اسمعیل تشریف فرمای لاهیجان شد و مدت شش سال مشغول سواری و تیراندازی و شکار افکنی بودند و چون سال عمر آن جناب از یازده سال گذشت در

۱. طرابوزان شهری است در شمال شبه جزیره اناطولی و کنار دریای سیاه (یادداشت های قزوینی، ج ۳، ص ۱۳۴) این کلمه به معنی ذوذنقه است که ظاهراً شکل شهر را نشان می داده است.

۲. رك: حواشی سال ۸۹۸ در همین کتاب.

۳. در متن: (آیات).

۴. رك: احسن التواریخ، ص ۶۱۷ - در متن: (قایی).

۵. رك: همان ماخذ، همان صفحه.

۶. رك: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۲۶ و ۴۲۷.

خیال ترویج مذهب اثنی عشریه و جهانگیری افتاد از صوفیان صافی عقیده مشاورت کرده، کار کیا- میرزا علی، والی لاهیجان به سلاطین بسیاری سپاه دشمن و صغرسن و کمی انصار آن جناب را در تأخیر دید و جناب سلطان اسمعیل حدیث فی التأخیر آفات را خوانده، بر داعیه خود افزوده در نیمه محرم سال پیچین نیل<sup>۱</sup> ۹۰۵ که از سن شریفش دوازده سال تمام گذشته بود<sup>۲</sup>، از لاهیجان حرکت کرده، زمستان را گذرانیده در بهار تخاقوی نیل<sup>۳</sup> وارد دارالارشاد اردبیل گردید<sup>۴</sup> و بعد از ادای زیارت قبور اجداد کرام خود، دوستان خیرخواه خود را مانند خلفای بیک طالش و عبدی بیک شاملوتواچی و حسین بیک لله<sup>۵</sup>، از اطراف و جوانب خواسته، همگی وارد اردبیل شدند و بعد از مشاورت، قرار دادند که رایت جهانگیری را در این سفر، نخستین به جانب بلاد کفار گرجستان افراشته، دشمنان دین را تباہ کنند، پس جماعتی را به اطراف عراق و آذربایجان روانه داشته و صورت خیال خود را برای طایفه صوفیه صافیه مرقوم فرمود<sup>۶</sup> و خود با سیصد نفر از اخلاص کیشان طایفه استاجلو روی به جانب ایل و الوس استاجلو آورده بعد از ورود تمامت آن طایفه، سر در چنبر اطاعت درآوردند و چون سایر ایلات مراتب را دانستند، فوج فوج، از اهل اخلاص و وداد به اردوی معلی، ملحق می شدند و جماعتی فراوان از بلاد روم و دیار بکر و شام و ذوالقدر، به درگاه عالم پناه، مجتمع گشته و بعد از اجتماع سپاه به جانب قره باغ آذربایجان حرکت فرمود<sup>۷</sup> و چون مترصدان طلوع کوکب اقبال دودمان صفوی، از خروج سلطان اسمعیل مطلع گشته، توفیق را یار کرده به اردوی کیوان شکوه ملحق می شدند تا آنکه از طایفه صوفیان، هفت هزار نفر مرد شمشیرزن جوشن پوش نیزه گزار از استاجلو و شاملو و روملو و ذوالقدر و افشار و قاجار و صوفیه قراچه داغ، به درگاه پادشاه سیادت پناه مجتمع شدند، پس به حکم استخاره، آیات نصرت آیات را به جانب شیروان افراختند [و] چون [به] کناره رود کر که نمونه سیحون و جیحون است رسیدند<sup>۸</sup>، تمامت مردمان عرض کردند که بی واسطه کشتی و زورق عبور میسر نگردد که حضرت شاهی، توکل بر الطاف الهی کرده، چندگامی از کناره آن دجله حرکت نمود و عنان را منعطف ساخته مانند کشتی از آن نهر عظیم گذشت و تمامت سپاه اقتداء به آن پادشاه کرده، بسلامتی از آب گذشته، بار اقامت گشودند<sup>۹</sup> و روز دیگر خبر رسید که فرخ پسر شیروانشاه گفته اگر سلطان اسمعیل از آب کر به سلامت بگذرد مانند پدر خود سلطان حیدر، از چنگ مردان شیروان به سلامت جان نبرد و شیروانشاه بعد از اطلاع عبور آن برگزیده ناس از آب کر<sup>۱۰</sup>، سپاه

۱. پیچنی نیل یا پیچین نیل: سال میمون به حساب منجمان ترکستان که نهمین سال از دوره اثناعشری ترکمن است. (رک: فرهنگ معین).

۲. تولد شاه اسمعیل را در روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سال ۸۹۲ (۱۷ ژوئیه ۱۴۸۷ میلادی) نوشته اند. (تاریخ سلاطین صفویه، میرزا معصوم، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱، ص ۸).

۳. سال دهم از دوره دوازده ساله ترکمان به معنی سال مرغ.

۴. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۴۷، ۴۴۸.

۵. رک: همانجا، ص ۴۴۸ و ۴۵۱.

۶. رک: همانجا، ص ۴۴۹. ۷. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۰.

۸. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۰ و ۱۱.

۹. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۵۵.

۱۰. رک: خلاصة التواریخ، ص ۵۷، ۵۸: (کنار رود کر از معبر قوین اولمی).

خود را فراهم آورده به استقبال بیرون آمد و در نزدیکی قلعه گلستان، اردوی خود را بر فراز پشته کشیده و دوره آن را به سنگ و شاخه درخت استوار داشت [و] چندی توقف نمود و در سال ۹۰۶ حضرت سلطان اسمعیل با هفت هزار نفر سپاه کینه خواه، از شماخی گذشته، عازم جنگ شیروانشاه گردید و شیروانشاه با بیست هزار نفر سوار و پنجهزار نفر پیاده تیرانداز به استقبال شاه دین پناه حرکت نمود و بعد از ملاقات، جنگ در پیوست و فتح و نصرت از جانب صوفیان صافی عقیده شده، شیروانشاه و بسیاری از سپاه او هدف تیر فنا و اسیر تقدیر خدا گشتند<sup>۱</sup> و چندین مناره از سر مخالفان برپا کردند<sup>۲</sup> و چندروز در آن نواحی توقف نمودند که خبر رسید شیخ ابراهیم پسر شیروانشاه از جنگ اجل به سلامت گذشته و در شهر نو در کناره دریا در تهیه [و] تدارک و فراهم آوردن سپاه مخالف است که به خونخواهی پدر خود برخاسته<sup>۳</sup> در برابر سپاه نصرت اکتناه آمده، تلافی کند و حضرت گیتی ستان، خلفاییک طالش را با جماعتی از مردان کارزار مأمور فرمود و چون خلفاییک به نزدیک شهرنو رسید، شیخ ابراهیم که خود را شیخ شاه خوانده بود، بی توقف بر کشتی سوار شده، فرار نمود و چون خلفاییک به شهرنو رسید مردم آن شهر به قدم اطاعت، استقبال کرده، مورد عنایت شدند و روز دیگر رایت نصرت آیت شاه عالم پناه به شهرنو<sup>۴</sup> رسیده، اعیان و بزرگان آن شهر پیشانی اخلاص و بندگی را بر خاک گذاشتند و به انعام خلعت بلند پایه گردیدند و حکومت شهرنو را به خلفاییک ارزانی داشت<sup>۵</sup> و امیر زکریا که سالهای دراز وزارت سلاطین ترکمان کرده بود به شرف پای بوسی خسرو آفاق رسیده، او را کلیددار آذربایجان گفتند. و در بین خبر رسید که جمعی در قلعه باکو ذخیره بسیار فراهم آورده، کوس مخالفت را می کوبند، حضرت شاهی جماعتی<sup>۶</sup> را برای فتح قلعه باکو، مأمور فرمود و چون مأمورین در نزدیکی حصار آن قلعه فرود آمدند ملاحظه کردند که سه جانب آنرا دریا فرا گرفته و جانب دیگر را خندق عمیق کشیده اند و مدتی در امر محاصره کوشیده، فایده نبخشید که حضرت گیتی ستانی با اردوی معلی وارد گشته، عنان خودداری از قلعه گیان رفته، بی دغدغه خاطری آن قلعه مفتوح گردید<sup>۷</sup>. در این سال شعار مذهب اثنی عشری<sup>۸</sup> [را] بر منابر بلاد مفتوحه بر علانیه گفتند و کلمه مذهبک الحق یا مذهبناحق<sup>۹</sup> را تاریخ فتوح قرار دادند و بعد از فتح قلعه باکو، عنان عزیمت

۱. رک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۵۸. و خلاصه التواریخ، ص ۶۱.

۲. رک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۵۹. و خلاصه التواریخ، ص ۶۱.

۳. در متن: (برخواست).

۴. رک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۵۹: (در شهر نو که در کنار دریاست لنگر انداخته).

۵. رک: همان کتاب، ص ۴۶۰.

۶. (... امراء عظام استاجلو، محمد و الیاس اینور و اغلی بافوجی از سالکان مسلک یکدلی...) رک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۶۰.

۷. رک: همانجا، ص ۴۶۰ و ۴۶۱.

۸. (بر فراز منابر خطبه به نام ائمه اثنی عشریه خوانند و در سکه لاله الاالله و محمد رسول الله و علی ولی الله، نقش نمایند و پس از آن نام شاه بیاورند). روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۲.

۹. (بایزید ثانی تاریخ سلطنت آن حضرت (شاه اسمعیل) را مذهب ناحق (۹۰۶) یافته، نوشته، فرستاد. (شاه) را کدورت دست داد در آن اثنا شیخ علی عبدالعال به خدمت پادشاه رسید (شاه اسمعیل) گفت که این تاریخ سرا بسیار مکدر دارد... شیخ گفت این تاریخ بغایت خوب است و از واردات غیب... آنرا عربی کرده گفت مذهبناحق، یعنی مذهب ناحق است. پادشاه از این معنی خوشوقت گشت.) تاریخ سلاطین صفویه، ص ۹۰۸.

به جانب قلعه گلستان منعطف داشت و بعد از محاصره، شخصی در خواب دید که یکی از اهل گلستان به او می گوید به پادشاه دین پناه بگو چون خواستی از آب کرا عبور کنی با خود گفتی اگر شیروان در تصرف من آید، اهل گلستان را از آسیب معاف دارم و اکنون همان وقت است و چون این خواب را به عرض رسانیدند، پادشاه جم جاه فرمود راست گفته من چنین نذری کردم و به احدی نگفتم و ازین قلعه بی تعرض بگذرم. پس قلعه گلستان را گذاشته، بلاد شیروان را نظمی لایق داده و رایت اقتدار را از ماه و مهر گذرانید و قاضی احمد پسر شرف الدین حسین حسینی مشهور به میرمنشی قمی در جلد پنجم از کتاب خلاصة التواریخ<sup>۱</sup> نوشته است که بعد از شکست سپاه شیروان و کشته شدن شیروانشاه و اسرای شیروانی در همین سال ۹۰۶ پادشاه اسلام پناه بر مسند ابهت و جلالت قرار گرفت<sup>۲</sup> و مردمانی را که شجاعت و فرزاندگی در آن معرکه به ظهور رسانیده بودند، هر یک را به قدر مرتبه نوازش خسروانه نموده، به عموم سپاهیان فرمود که چون اهل شیروان دشمن اهل بیت حضرت رسالت پناهی اند، اموال آنها نجس است، باید تمامی اموال آنها را که به غارت گرفته اید، در آب رودخانه اندازید، تمام لشکریان اطاعت فرمایش مرشد کامل خود را کرده، تمامت اموال را در آب انداختند حتی شتر و اسب و استر را. جلودار محمد یوزباشی<sup>۳</sup> روملو گفته است که چندین<sup>۴</sup> کیسه که دوجای آنرا مهر زده بودند، از خزانه شیروان شاه به دست من آمد و یقین کردم که پر از جواهر نفیسه است، به خاطر گذرانیدم که جواهر را در آب غرق کردن شاید باز به قوه عاقله نتوانستم خلاف امر مرشد را کرده، دین خود را تباه کنم، ناچار کیسه ها را باز نکرده، لعنت به شیطان و دشمنان اهل بیت رسالت کرده، تمامت را در رودخانه انداختم و همچنین نوشته است که در آن روز جنگ هر یک از غازیان که اسبابی از خود داشتند در پای درختی بر روی یکدیگر ریختند و بعد از فتح جنگ هر یک آمده، اسباب خود را بی زیاده و تبدیل برداشت که سوزنی از کسی حیف و میل نگشت<sup>۵</sup>.

در سال ۹۰۷: میرزا الوند پادشاه<sup>۶</sup> پسر امیر یوسف بیک پسر امیر ابوالمظفر حسن بیک آق قویونلو چون اخبار فتح شیروان را به دست پادشاه گیتی ستان شنید، با خود اندیشید که پیش از توجه آن حضرت باید دست اقتدارش را کوتاه کنم و غافل از آنکه؛

چراغی را که ایزد برفسروزد  
هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

چندین هزار نفر سپاه سواره و پیاده فراهم آورده، اردو را در نخجوان متوقف داشت<sup>۷</sup> و چون

۱. رود کر یا کورا یا کور رودی که در قفقازیه جاری است و در شمال دشت مغان به رودخانه ارس می پیوندد و به بحر خزر می ریزد.

۲. بخشی از این کتاب در سال ۱۹۶۴ بوسیله فرهنگستان مایسن فرانسه و به کوشش هانس مولر در ویسبادن به چاپ رسیده است و چاپ جلد اول آن مشتمل بر مجلد ۵ خلاصة التواریخ در دانشگاه تهران به سال ۱۳۵۹ به انجام رسید.

۳. خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۶۱.

۴. خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۶۲.

۵. در خلاصة التواریخ: (کیسه جواهری).

۶. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۰ و حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۶۱ و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۶۲.

۷. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۸ و روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۳ و حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۶۳ و ۴۶۸-۴۶۹.

۸. ر.ک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۶۹.

۹. ر.ک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۷۰.

پادشاه دین پناه از حرکت میرزاالوند مطلع گشت بواسطه جسر از آب گذشته، امیر پیری بیگ قاجار را مقدمه لشکر نصرت اثر کرده روانه فرمود و میرزاالوند نیز عثمان نامی را در برابر امیر پیری بیگ قاجار روانه داشت و عثمان اسیر و دستگیر امیر پیری بیگ گشته او را نزد پادشاه دین پناه فرستاد و آن حضرت به قتلش فرمان داد<sup>۱</sup> و چون عثمان به میرزاالوند رسید، خوفی در دل او افتاد که عنان تماسک از دست داد و از جایی که توقف داشت کوچ کرده و سی هزار نفر فراهم آورده، مشغول تدارک مقابله گردید و حضرت خاقان شاه اسمعیل گیتیستان تعجیل فرموده، در برابر دشمن آمده روز دیگر توکل بر قادر متعال کرده، روی به معرکه کارزار آورد و شمشیر خونریز را آخته به نفس نفیس بر صف دشمنان تاخته، چندین نفر را بر خاک هلاک انداخت و غازیان شیر-شکار با شمشیرهای آتشبار، جانب چپ و راست سپاه مخالف را شکسته، میرزاالوند با چند نفر از آن مهلکه گریخت [و] خود را به ارزنجان رسانید و معادل هشت هزار نفر سواره و پیاده از لشکر او به خاک هلاک افتاد و مابقی اسیر و دستگیر گردیدند و اسوا بیشمار عاید روزگار غازیان شیرشکار گردیده به عدل و انصاف در میانه خود قسمت کردند و این فتح بزرگ در این سال [۹۰۷] اتفاق افتاد و چون میرزاالوند فرار نمود<sup>۲</sup>، پادشاه جمجاه رایت عزیمت به جانب دارالسلطنه تبریز افراخت<sup>۳</sup> و چون به نزدیکی این شهر رسید علما و سادات و اعیان مملکت آگاهی یافتند، به استقبال شتافته، مورد عنایت شاهانه شدند و مراسم اطاعت را به تقدیم رسانیدند و خسرو گیتیستان به دارالسلطنه تبریز نزول اجلال فرموده، حکم نمود که روز جمعه خطیب شهر بر منابر خطبه را به نام مبارک ائمه اثنی عشر بخواند<sup>۴</sup> و بعد از خطبه، لعن اهل بدعت و بنی امیه و بنی عباس را بگوید و مؤذن مساجد کلمه اشهدان علیاً ولی الله و جمله حی علی خیر العمل را برآذان بیفزاید و فرمان شرف صدوریافت که در مسالک محروسه برای نهج عمل کنند و هر کس برخلاف باشد او را به قتل رسانند و علما و فقها، مسائل و فتاوی را بر مذهب ائمه اثنی عشری بیان نموده، کتابهای فقه امامیه را رواج دهند و عنوان فرامین را الحکم لله، امیر ابوالمظفر اسمعیل-بهادر سیور نگاشتند و بر تاج مهرشاهی یا الله و در دایره خالی آن، غلام شاه سردان، اسمعیل بن-حیدر و در کناره آن دایره:

چرخ بر دوش کشد غاشیه شاهی ما      گر کند بدرقه لطف تو همراهی ما

نقش نمودند و چون پادشاه صاحبقران جشن نوروزی سنه تنگوزئیل<sup>۵</sup> را که روز یکشنبه سیزدهم رمضان سال ۹۰۸ در شهر تبریز اتفاق افتاد گذرانید<sup>۶</sup>، خبر رسید که میرزاالوند از تبریز حرکت فرمود و چون میرزاالوند از بسیاری سپاه کینه خواه حضرت پادشاه دین پناه مطلع گردید، در هیچ مصافی مقابل نگشته، همه رویه گریز داشته تا [از] مملکت آذربایجان بیرون رفته روی به جانب بغداد گذاشت و آفتاب اقبال ترکمانان آق قوینلو به غروب کشید و سپاه شاهی در همه جا، باروبنه

۱. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۶۳.

۲. رک: همانجا، ص ۴۶۴.

۳. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۳، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۷۲.

۴. رک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۷۲.

۵. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۶۷، متن ماخوذ است از خلاصة التواریخ، ص ۷۳.

۶. سال خوک، نام سال دوازدهم از دوره دوازده ساله ترکی.

۷. رک: خلاصة التواریخ، ص ۷۳.

مخالف را گرفته، عود به تبریز نمودند.<sup>۱</sup>

هم در این سال [۹۰۸]: برای گوشمال علاءالدوله ذوالقدر<sup>۲</sup>، حضرت گیتی‌ستانی، به جانب ارزنجان نهضت فرمود و چون زمستان بود، کاری از پیش نبرده، عود به تبریز فرمود و قاضی احمد پسر شرف‌الدین حسین حسینی<sup>۳</sup> در جلد پنجم از کتاب خلاصة التواریخ نوشته است که مؤلف فقیر حدیثی از حضرت شیخ طایفه بهاء‌الملة والدين العاملي شنیدم<sup>۴</sup> که دلالت بر ظهور شاه‌صاحبقران شاه‌اسمعیل گیتی‌ستان می‌نمود آن حضرت چنین فرمودند: که این حدیث را به نوعی که از مرحوم پدر خود شیخ حسین بن عبدالصمد العاملي شنیدم این است که: ان لنا بآردییل کنزاً و ای کنز فلیس بذهب ولا فضة و لکنه رجل من اولادی یدخل تبریز مع اثنی عشر الفاً راکباً بغلة شهباء و علی رأسه عصاة حمراء<sup>۵</sup>، سید کبیر مرحوم سید حسن بن سید جعفر عاملي کرکی<sup>۶</sup>، استاد پدر فقیر، به پدر حقیر گفت که: در اوائل سلطنت پادشاه مرحوم شاه‌اسمعیل طاب‌ثراه که به زیارت مشهد مقدس می‌رفتم به تبریز رسیدم و شاه در شکار بودند، روزی که از شکار معاودت می‌فرمود آنروز بر استر سفیدی سوار بودند و بواسطه کوفت چشم دستمال سرخی بر سر بسته داشت و لشکری که همراه بودند به دوازده هزار سوار می‌رسید در آن وقت این حدیث که به چند سال قبل به نظر رسیده بود به خاطر آوردم.

و چون در همین سال [۹۰۸]: صیت جهانگیری شاه جم‌جاه، به میرزا سلطان مراد پسر میرزا سلطان یعقوب‌آق قوینلوی ترکمان که پادشاه عراق عرب و عراق عجم و فارس و یزد و کرمان بود، رسید و چنانکه سابقاً نگارش یافت، قاسم‌بیک پرناک هم سر از اطاعت سلطان مراد پادشاه، برتافته بود، از قزوین برای تنبیه قاسم‌بیک و در باطن فرار از پادشاه جم‌جاه، شاه‌اسمعیل، قاصد شیراز گردیده، چندی در کازرون توقف نمود [و] سپاهی فراهم آورده، عود به عراق نمود<sup>۷</sup>.

در همین سال [۹۰۸]: جماعتی لوای اقتدار برافراشته، هریک «انا ولا غیر» می‌گفت و میرزا سلطان مراد<sup>۸</sup> در فارس و عراق عجم و مرادبیک بایندر در شهر یزد و رئیس محمد در شهر ابرقوه و امیر ابوالفتح بیک بایندر در کرمان، و میرزا سلطان مراد در مملکت عراق، سپاهی از نواحی

۱. ر.ک: خلاصة التواریخ، ص ۷۵.

۲. (... حاکم بلاد مرغش و البستان...) عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۱ و ۳۳، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۷۵.

۳. قاضی احمد قمی فرزند میر شرف‌الدین حسین مشهور به میر منشی از سورخان قرن دهم و اوائل قرن یازدهم که در سحرگاهان روز پنجشنبه ۱۷ ربیع‌الاول سال ۹۵۳ متولد و پس از محرم سال ۱۰۱۵ درگذشت و کتابهای خلاصة التواریخ و گلستان‌هنر از اوست (ر.ک: بررسی‌های تاریخی، شماره ۲، سال ۱، مقاله حسین مدرسی طباطبائی). یکی از نواده‌های او نیز بنام صفی‌الدین محمد بن هاشم حسینی قمی نیز کتاب خلاصة البلدان را نوشته است (چاپ حکمت قم، سال ۱۳۹۹ به اهتمام حسین مدرسی طباطبائی).

۴. خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۷۵.

۵. همانا که در آردییل برای ما گنجی است و چگونه گنجی که نیست از طلا و نقره، اما مردی است از اولاد من که با دوازده هزار سوار به تبریز وارد می‌شود و سربندی سرخ بر سر دارد.

۶. ر.ک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۷۵.

۷. ر.ک: حبیب‌السیر، ج ۳، جزء چهارم، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۷۵.

۸. ر.ک: حبیب‌السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۷۱، و روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۱۴، و عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۷۵.

جمع کرد [ه] و بقایای طایفه آق قویونلو [که] در هر جا پراکنده بودند، مجتمع شده نزدیک به هفتاد هزار نفر سپاه جوشن پوش بودند، پس رایت عزیمت به جانب همدان برافراشت و سلطان صاحبقران بعد از اطلاع بر خیال میرزا سلطان مراد پادشاه، با دوازده هزار نفر سوار و پیاده از تبریز قاصد همدان گردید و چون به نزدیک اردوی سلطان مراد شدند، روز دیگر لشکر موافق سپاه و مخالف در برابر یکدیگر صف بسته، چرخ چیان، از دو جانب رزم می نمودند که خاقان سکندرشان با هزار نفر سوار فدائی وار، از قلب لشکر حرکت کرده، تیپ سلطان مراد را از جای کنده، شکست بر سپاه مخالف انداخت و سلطان مراد، ناسراد شده، فرار بر جانب شیراز کرده، جان خود را به سلامت در برد و سپاه ظفرپناه، رایت فتح و ظفر را افراشته، اموال هفتاد هزار نفر سپاه ترکمان را به غنیمت بردند و ده هزار نفر از آنها را کشتند و میرزا سلطان مراد را بعد ازین شکست فاحش، سلطان نامراد گفتند و حضرت صاحبقران، شاه اسمعیل گیتی ستان، از همدان تشریف فرمای بلده قم گردید و واهالی آن نواحی را که از شیعیان اثنی عشری بودند و مدتها در دست اهل سنت ذلیل و خوار و گرفتار، به انواع شفقت و مهربانی مورد عنایت شاهانه گشتند و چون خبر رسید که سلطان نامراد در شیراز رحل اقامت انداخته و فوجی از بقایای ترکمانان بر او جمع گشته اند، پادشاه جمجاه، رایت عزیمت برای تسخیر مملکت فارس برافراشت و چون سلطان نامراد از توجه آن حضرت مطلع گردید، بی توقف از شیراز به خوزستان و رامهرمز رفته، قاصد بغداد گردید و خاقان گیتی ستان مملکت فارس را بی کلفت و زحمت، ضمیمه ممالک محروسه داشت.

روز دویم ربیع الثانی سال ۹۰۹: نزول اجلال در شیراز فرمود و خطیبان کازرونی که در مذهب اهل سنت تعصبی داشتند، به فرمان شاهی به قتل رسیدند و ایالت کازرون را به الیاس بیگ مشهور به کچل بیگ ذوالقدر، تفویض فرمود و سالها این ایالت در دودمان او بماند و سپاه ذوالقدر و ایالت فارس را به الیاس بیگ ذوالقدر سپرده، برای نظم مملکت فارس مأمور نموده، حکم به توقف فرمود و رجوع محاسبات دیوانی و وزارت فارس، به میرزا شاه جابر پسر میرزا مسعود جابری اصفهانی ارزانی گردید.

در همین سال [۹۰۹]: پادشاه جمجاه، در شیراز فرمان معافی و مسلمی املاک موقوفه مدرسه منصوریه مطابق فرمان شاه سلطان یعقوب، که نگاشته گردید (و در آن زمان نوبت تولیت آن با خلاصه اولاد رسول و تقاوة احفاد بتول، سید سادات، مجمع سعادات، امام امم، مظهر علو هم، ناصر امت، ناصب ریای ملت، حلال مشکلات، کشف معضلات، خاتم حکما، غیاث علماء، استاد بشر، عقل حادی عشر، امیر غیاث الدین منصور، خلف الصدق صدر الحکماء المدققین و بدر العلماء المحققین امیر صدرالدین محمد حسینی حسنی دشتکی شیرازی تغمد هما الله بغفرانه، جد اعلائی نگارنده این فارسنامه ناصری بود) عنایت فرمود.

در غره جمادی الاولی همین سال [۹۰۹]: از شیراز جنت طراز نهضت فرمود و جناب

۱. رک: حبيب السیر، ج ۲، جزء چهارم، ص ۴۷۲، و روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۴، و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۵، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۷۸.

۲. رک: حبيب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۷۵، و روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۵، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۷۸.

۳. رک: احسن التواریخ، روملو، ص ۷۳، و رک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۸۰.

۴. رک: وقایع سال ۸۸۳، در همین کتاب.

۵. جمله دعائی به معنی: خدای ایشان را در غفران و بخشایش خود بپوشاند.

سیرسید شریف شیرازی که از اینای دختری استاد علماء، امیرسید شریف جرجانی بود، در رکاب آن پادشاه، مسافرت نمود و پادشاه عالم پناه، وارد بلده قم گردیده، قشلاق فرمود.<sup>۱</sup>

در روز ۲۹ شعبان همین سال [۹۰۹]: قاضی حسین میبیدی به غضب صاحبقرانی گرفتار شده، دفتر حیاتش پیچیده گردید و از مؤلفات آن جناب شرح هدایه میبیدی و شرح دیوان حضرت- امیرالمؤمنین است.

در ماه رمضان همین سال [۹۰۹]: که آفتاب در برج حوت بود، از بلده قم برای تسخیر قلعه گلخندان فیروزکوه<sup>۲</sup> از ری گذشته، قلعه را مفتوح داشته، اهلس را به قتل رسانید و بعد از آن نزول اجلال در حوالی حصار قلعه فیروزکوه فرمود و بعد از کوشش بسیار، علی کیا والی آن دیار، امان خواسته، قلعه را به تصرف غازیان داد [و] جان سلامت برد.<sup>۳</sup>

در همین سال [۹۰۹]: شاهزاده محمد حسین میرزا پسر پادشاه خراسان سلطان حسین میرزای- تیموری از پدر خود رنجیده، التجا به درگاه پادشاه دین پناه آورده، قرین اعزاز و اکرام و احترام گردید.<sup>۴</sup>

در ماه رجب سال ۹۱۰: که فصل تموز بود، برای تنبیه محمد کره که در حصار شهر یزد، علم طغیان افراشته بود، نهضت فرموده<sup>۵</sup>، بعد از ورود<sup>۶</sup> شهر یزد را مسخر داشت و محمد کره را گرفته در قفس آهنین کردند.<sup>۷</sup>

هم در این سال [۹۱۰]: امیر کمال الدین صدر<sup>۸</sup>، از جانب سلطان حسین میرزای بایقرا- تیموری، از خراسان آمده به شرف حضور مشرف گردید و چون مکتوبی که از سلطان حسین میرزا، آورده بود، نامناسب نگاشته بودند، جناب امیر کمال الدین صدر، منظور نظر حضرت خاقانی نگشت و خیال یورش خراسان به خاطر آن خسرو سلیمان مکان رسید و از راه بیابان به جانب طبس تاخته بعد از ورود در دویم ماه شعبان سال مذکور غازیان نصرت توأمان، شهر طبس را مسخر داشته، معادل هفت هشت هزار نفر از اهل آن شهر را کشتند و بعد از این قتل عام، آتش غضب حضرت خاقان فرو نشست و متعرض سایر بلاد خراسان نگشته، عود به یزد فرموده، روانه اصفهان گردید.<sup>۹</sup>

هم در این سال [۹۱۰]: شهر ابرقوه که در تصرف رئیس عیسی پسر عم محمد کره بود به دست غازیان ذوالقدر مفتوح گشته، رئیس را در قفس کرده به شیراز برده، به قتل رسانیدند.<sup>۱۰</sup>

۱. رک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۸۱.

۲. رک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۷۵، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۸۱.

۳. رک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۷۶، اما حسین کیا حاکم فیروزکوه بود و به جنگ ادامه داد. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۶، و حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۷۶.

۴. رک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۷۸.

۵. رک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۷۸.

۶. در متن: (ورد).

۷. رک: احسن التواریخ، روملو، ص ۸۴: (و نیز غسل بر بدنش مالیدند تا از نیش زنبوران الم فراوان بدان جاهل نادان رسد تا وقتی که او را سوزانیدند). و رک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۸۶.

۸. رک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۸۰، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۸۶.

۹. رک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۸۶.

۱۰. رک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۸۰ و ۴۸۱، و احسن التواریخ، روملو، ص ۸۷.



در همین سال [۹۱۰]: الیاس بیک ذوالقدر<sup>۱</sup> مورد غضب حضرت صاحبقران گشته، به قتل رسید و ایالت مملکت فارس را به منصور بیک افشار رجوع فرمود.

در همین سال [۹۱۰]: ایلچی از جانب قیصر روم ایلدرم بایزید آمده، تحفه و هدیه لایقی آورده نامه مودت ختامه حضرت قیصر را از حضور پادشاه گیتی پناه گذرانیده مورد عنایت گردید.

در سال ۹۱۱: امارت سپاه ذوالقدر مأمور فارس به است بیک ساروشیخلو، تفویض شد<sup>۲</sup> و بعد از چند ماهی، ایالت مملکت فارس را ضمیمه ایالت قشون نموده او را خلیل سلطاننش<sup>۳</sup> گفتند و وزارت فارس به قدوة سادات میرزا شرف الدین محمد مشهور به شاه میر حسنی حسینی شیرازی برقرار گردید و سالها در خانواده<sup>۴</sup> او باقی بماند.

هم در این سال [۹۱۱]: پادشاه جمجاه در خطه رشت نزول اجلال نمود و به وسیله شیخ نجم رشتی<sup>۵</sup> از جریمه اهل رشت درگذشت<sup>۶</sup>.

در سال ۹۱۲: روز جمعه بیست و هشتم ماه شوال، عید سعید نوروز توشقان نیل<sup>۷</sup> واقع گردید و پادشاه صاحبقران اردوی همایون را به چمن سلطانیه آورده، رایت جلال را به آذربایجان رسانیده، در شهر خوی، قشلاق فرمود و جماعتی را برای تنبیه اکراد روانه کرده، مخالفین، پناه به کوهستان برده، جماعتی هدف تیر بلا گردیدند و سه چهار نفر از امراء نامدار شاهی، کشته گشتند<sup>۸</sup> و امیر-خلفای بیک طالبش و پیرام بیک قرمانلو به سلامتی وارد اردو گردیدند.

در سال ۹۱۳: که عید نوروز، شنبه نهم ذی القعدة، اتفاق افتاد، به عرض حضرت صاحبقران گیتی ستان رسید که امیر علاء الدوله<sup>۹</sup> پسر ناصر الدین سردار اویماق ذوالقدر، نسبت به اولیای دولت، از جاده متابعت منحرف گشته<sup>۱۰</sup> و به امیرزاده سلطان مراد نامراد وصلت کرده، دختر خود را به او داده، داعیه آن دارد که به ممالک محروسه، تعرض رساند و حضرت خاقان، عسا کر منصوره را از جوانب، احضار فرموده، در اوائل تابستان رایت عزیمت به جانب البستان افراخت و از قیصریه که الکاء<sup>۱۱</sup> حضرت سلطان بایزید قیصر روم بود، چنان عبور فرمود که تعرض به ساکنان آن دیار نرسید و چون خبر یورش پادشاه قهار به علاء الدوله رسید، خود را مرد مقابل ندیده،

۱. رک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۸۷.

۲. رک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۸۸.

۳. او بعد از سرداران شاه اسماعیل شد که به نبردهای متعددی با دشمنان اسمعیل پرداخت. رک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۸۸.

۴. در متن: (خانه واده).

۵. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۰ و ۴۹۱، و روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۸.

۶. رک: احسن التواریخ، روملو، ص ۸۷.

۷. سال خرگوش، سال چهارم از دوره دوازده ساله ترکی.

۸. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۸، و حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۸۴، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۸۸.

۹. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۰. و حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۸۵.

۱۰. متن ماخوذ از خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۸۹، است.

۱۱. الکاء، اولکه، الکه، به معنی سرزمین و کشور است.

قلعه البستان<sup>۱</sup> را گذاشته، پناه به کوه وزنا برده در قلعه های آن کوه ستواری گردید<sup>۲</sup>. در همین سال [۹۱۳]: در نزدیکی قلعه البستان امیرخان پسر گلابی بیک پسر امیربیک موصولو که از جانب سلاطین آق قوینلو، سالها حکومت دیار بکر را نموده، با اقوام و ایل و الوس خود و علم و تقاره به پایه سریر خلافت مصیر رسیده، مورد عنایت گشته، به منصب مهرداری سرافراز گردید<sup>۳</sup> و از جمله هدایای او لعلی مشهور بود که از سلاطین سلف دست به دست به خزانه ها رفته و از پادشاهان آق قوینلو به دست او افتاده بود. خاقان سکندرشان فرمودند نمی خواهم که این لعل بار دیگر به دیگران انتقال کند و فرمود تا او را سه بخش کردند<sup>۴</sup> و حکومت دیار بکر را به خان محمد پسر میرزایبیک استاجلو که اباعنجد، امیر آن طایفه اند، شفقت فرمود و اردوی شاهی عازم آذربایجان گردید و در خوی قشلاق فرمود.

در سال ۹۱۴: که عید نوروز سنه ایلان نیل<sup>۵</sup>، در یکشنبه نوزدهم ذی القعدة اتفاق افتاد، حضرت صاحبقران گیتیستان در الکاء علی شکر به عیش و کامرانی، لوازم عید را به جا آورده به رأی باریک بین خود عزیمت بغداد فرموده، خلیل آقای یساول را به سمت بغداد مأمور داشت<sup>۶</sup> و تاج دوازده ترک سرخ قزلباشی و خلعتهای فاخره برای امیرباریک پرناک<sup>۷</sup> که والی بغداد بود فرستاده او را به ملازمت طلب فرمود و چون خلیل آقا به بغداد رسید، امیرباریک پرناک او را تعظیم و تکریم نموده، تاج و خلعت را پوشید<sup>۸</sup> و تمام لشکریان خود را تاج قزلباشی بر سر گذاشته، اطاعت نمود و پیشکش های لایق به جهت حضرت صاحبقران مرتب گردانیده، مصحوب ابواسحق شیره چی خود، به صحبت خلیل آقا به درگاه عالم پناه روانه داشت<sup>۹</sup> و چون ابواسحق شرفیاب حضور گردید و اظهار انقیاد امیرباریک را نمود، خاقان صاحبقران فرمودند او را وقتی دوست و خیرخواه می دانم که بی اندیشه به ملازمت ما بیاید و ابواسحق عود به بغداد کرده ماجرا را بگفت [و] باریک سر از اطاعت پیچیده، اولاً تاج قزلباشی را انداخت و به خیال حصار داری بغداد افتاد و سید محمد کمونه که از اکابر سادات و ثقباء آن دیار<sup>۱۰</sup> بود و حضرت شیخ الطائفه شیخ زین الدین علی<sup>۱۱</sup> را در چاهی محبوس داشت و آذوقه فراوان در قلعه بغداد فراهم آورد و

۱. ر.ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۲۴۸۷ و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۸۹.
۲. پس از این نبرد سلطان مراد در معرکه ای کشته شد و اجه سلطان سر و انگشتری او را به نزد شاه اسماعیل فرستاد و میش سلطان لقب یافت و دولت آق قوینلو منقرض شد. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۳.
۳. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۰.
۴. ر.ک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۹۰.
۵. سال مار، ششمین سال از دوره دوازده ساله ترکان.
۶. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۱، و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴.
۷. ر.ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۱۰۳.
۸. ر.ک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۹۳.
۹. ر.ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۲، و روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۱، و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴، و احسن التواریخ، روملو، ص ۹۲.
۱۰. (که اباعنجد در سلک اعظم ثقباء نجف) حبیب السیر، ص ۴۹۲ همان جلد: (اورا در چاهی که بسان حوصله بخلا تنگ بود... حبس نمود).
۱۱. در حبیب السیر و روضة الصفا و عالم آرای عباسی از او سخن نرفته است.

خاقان سکندرشان به عزیمت بغداد نهضت فرمود، چون امیرباریک مطلع گردید و می دانست که بیشتر اهل بغداد، شیعه اثنی عشری اند و در مخالفت با او موافق نشوند، بغداد را گذاشته به جانب حلب رفت<sup>۱</sup>.

در ۲۵ ماه جمادی الاخری از همین سال [۹۱۴]: حضرت خاقان بی همال وارد بغداد شده در چهارباغ سیرزایر بیداق بیگ<sup>۲</sup>، نزول اجلال فرمود و فرمان صادر گردید تا تماست مردم پرناک را به قتل رسانیدند و جناب سید محمد کمونه و حضرت شیخ علی را از حبس درآوردند و حضرت صاحبقران از دجله بغداد گذشته، آستانه مبارکه امامین همابین، معصومین، ابوابراهیم - موسی و ابوجعفر محمد جواد سلام الله علیهما را زیارت نموده، لوازم عبادت خالق متعال را به جای آورد، پس معماران و مهندسان را طلب داشته، بر سرقد منور آن بزرگواران، عمارت عالی و مساجد و مدارس در آن حوالی بنا نمودند. پس به قصد زیارت مشهدين مقدسين، از بغداد حرکت فرموده، نخست به زیارت آستانه عرش منزلت پادشاه تخت امامت و مالک ملک ولایت، غالب کل غالب، علی ابن ابیطالب سلام الله علیه مشرف گردید<sup>۳</sup> و چندین قندیل طلا و نقره و سایر مایحتاج به آن آستانه مبارکه برده، در رواج و رونق آن کوشید و قرانی که به خط خود در طفولیت در لاهیجان گیلان کتابت کرده بود بر روی ضریح مبارک گذاشت و چون آن آستانه مبارکه از آب دور بود اسر فرمود تا نهری را که در قدیم عطاء الملک اسفراینی برادر خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان احداث کرده [و] در این زمان ویران شده بود، آنرا تعمیر لایق کرده، آب را به حوالی مشهد مقدس علوی آوردند و سرکار او را به قاضی جهان حسینی، شفقت فرمود و نزدیک به دو هزار تومان به حساب رواج آن زمان به خرج آن شهر رفته او را نهر شریف گفتند و تولیت آن عتبه علیه و حکومت حله و طبل و علم به جناب سید محمد کمونه تفویض فرمود<sup>۴</sup> و از نجف اشرف متوجه زیارت آستانه مبارکه سیدالشهدا ابوعبدالله الحسین سلام الله علیه شده بر زبان مبارک گذرانید:

آنرا که به کربلا گذار است با آتش دوزخش چه کار است

بعد از زیارت آن آستانه رفیع و رواج و رونق آن بقعه وسیعه، متوجه زیارت آستانه مبارکه

حضرت عسکرین در سرمن رای<sup>۵</sup> گشته، لوازم زیارت و رواج و رونق را به عمل آورد.

در کتاب حبیب السیر، نگاشته است: ایالت بغداد را به خلفایک مفوض گردانید و آن

امیر عدالت نشان در شهر بغداد، در ساعتی سعادت اقتباس به جای خلفای بنی عباس بر مسند حکومت نشست و در تاریخ خلاصة التواریخ تألیف احمد پسر شرف الدین حسین حسینی مرقوم گشته که ایالت بغداد و توابع را به خادم بیگ طالش اسیر دیوان، شفقت شده، او را خلیفة الخلفاء،

۱. (و باریک در دل شب از دجله گذشت و به حلب رفت). ر. ک: روضة الصفا، ج ۲۸، ص ۳۱، و حبیب السیر، ج ۳، ص ۴۹۳.

۲. ر. ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۳، روضة الصفا، ج ۱، ص ۳۱: تاریخ رقتن شاه را بیستم جمادی الاخر می داند. در عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۴ نیز چنین است. و ر. ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۱۰۲.

۳. ر. ک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۵، و روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۲.

۴. ر. ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۲، و احسن التواریخ، روملو، ص ۱۰۳.

۵. سامره است که به صورتهای سامره، سامراء، سامرا و سرمن رای نیز نامیده شده است، شهری است در سه فرسنگی بالای بغداد آستانه عسکرین: آستانه حضرت امام علی النقی و امام حسن العسکری در سامره قرار دارد. ر. ک:

حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۵، و روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۲.

لقب دادند، پس نواب خلفاییک طالش که به لقب خادم بیگی سرافراز بود به لقب جلیل خلیفه الخلفا ممتاز گردید و پادشاه جمجاه از سرمن رای، عود به بغداد فرمود [و] بعد از دوسه روزی به عزم تماشای طاق کسری که از عجایب دنیاست<sup>۱</sup> توجه فرمود و بعد از تماشا به قصد شکار به جانب جنگلی که مسکن شیران بود روانه گردید که ناگاه شیر [ی] قوی جثه فریاد کنان به قصد آن شهریار زمان، در جنبش آمد و آن خسرو کامگار به یک چوبه تیر مرگ تأثیر، آن شیر دلیر را به خاک هلاک انداخت<sup>۲</sup> و شاه ظفر پناه، عود به بغداد فرمود و بار دیگر بر رواج و رونق عتبات ائمه معصومین سلام الله علیهم پرداخت و برای هریک از آن شش عتبه، راتبه مقرر داشت و فرمود که نجاران هنرمند و مهندسان خاتم بند، از اطراف بلاد در بغداد جمع شده، شش صندوق منقش در کمال تکلف و زیبایی ترتیب دهند و صندوقهای کهنه قدیمی را از آن سرقد های مبارک برداشته، صندوقهای نو را به جای آنها گذارند<sup>۳</sup>. آنگاه، خلیفه الخلفا را که تا آن زمان خادم بیگ لقب داشت مکنی به ابوالمنصور<sup>۴</sup> فرسوده و به تجدید حکومت عراق عرب و تمشیت مهام مزارات ائمه هدی سلام الله علیهم برقرار گردید و او را به تاج زردوزی و خلعت خاص و اسب تازی با زین زرین و کمر شمشیر بند و صراحی و طبقچه و پیاله که همه از طلای خالص بود، سرافراز فرمود و چون به عرض حضرت خاقان گیتی ستان رسانیدند که جماعتی از اهل هویزه<sup>۵</sup> خود را به لقب مشعشع خوانده، سر از احکام شریعت غرا پیچیده به خدائی سید فیاض نامی پسر سید محسن مشعشعی قائل و معتقد گشته اند و پاره ای از اعمال زشت را بدعت کرده<sup>۶</sup>، رواج داده اند و سید محسن<sup>۷</sup>، نبیره سید محمد بن سید فلاح سوسوی واسطی است که از واسط در میان این قوم آمده، مدتی به احترام گذرانید و بعد از حصول استعداد به دعوی سلطنت، تمامت مملکت خوزستان و هویزه و جزایر و بسیاری از عراق عرب در تصرف خود درآورد و مذهب شیعه را در سال هشتصد و اند هجری رواجی کامل داد و اخلاف سید محمد از تشیع گذشته، غالی گشته به خدائی حضرت اسیر المؤمنین علی بن ابیطالب سلام الله علیه، معتقد شدند و خود را مشعشع گفتند یعنی شعاع مذهب حق بر آنها تابیده است و نوادگان<sup>۸</sup> و نبیره های سید محمد از مذهب غالی تجاوز کرده، خود را بنده مقهور مخلوق نوادگان سید محمد دانسته اند و پادشاه دین پناه برای تنبیه آنها از بغداد به جانب هویزه، نهضت فرمود و سید فیاض با سپاهی که خود را آفریده او

۱. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۶، و روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۱.

۲. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۵.

۳. رک: همانجا، ص ۴۹۶.

۴. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۶.

۵. در متن: (ابوالنصر) بر حسب حبیب السیر که عین عبارت ماخوذ از آن است، تصحیح شد. (رک: ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۶).

۶. در متن: (هویزه)، از سال ۱۳۱۴ به موجب تصویب هیئت وزیران، اسلا و نام هویزه به هویزه تبدیل گردید.

۷. (... ایشان را کیفیتی طاری می شود که در آن حالت مطلقا تیغ و تیر بر بدن ایشان تأثیر نمی کند چنانکه قبضه شمشیر در زمین فرو برده و شکم بر نوکش نهاده قوت می کنند و لفظ علی الله بر زبان می رانند تا شمشیر مانند کمان خم می شود یا می شکنند...) رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۶ و رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۲.

۸. در حبیب السیر، (سنتان محسن)، همانجا.

۹. در متن: (نواده گان).

می دانستند، لشکر شاهی را استقبال کرده، از طلوع آفتاب تا وقت غروب، دو سپاه کینه خواه، بهم آمیخته، فتح و ظفر نصیب لشکر پادشاه دین پناه گردید که گفته اند:

روبه نبود حریف سرپنجه شیر      نخجیر چسان زید به سیدان پلنگ

روز دیگر حکومت آن ملک را به امیری عدالت اندیش، تفویض فرموده، قاصد دزفول گردید<sup>۱</sup> و بعد از ورود، حاکم دزفول سر اطاعت و انقیاد پیش آورده، مورد عنایت و نوازش گردید و موکب همایون از دزفول به شهر شوشتر وارد گشته، والی آن ناحیه با پیشکش های لایق شرفیاب حضور مبارک شده، به تاج قزلباشی و کمر و شمشیر سرافراز گردید و حکومت آن ناحیه را به امیری معدلت تأثیر، تفویض فرمود و جماعتی را برای نظم لرستان و تنبیه ملک رستم والی آن سامان مأمور فرمود و موکب فیروزی کوکب، از کوه گیلویه گذشته وارد شیراز جنت طراز گردید<sup>۲</sup> و بعد از آسایش از زحمت سفر، برای تفرج خاطر،

در اوائل زمستان سال ۹۱۵: ناحیه دارابجرد<sup>۳</sup> را که نمونه ای از بهشت برین بود، مضراب خیام سپاه ظفر اکتناه فرمود و چون به عرض خسرو گیتی ستان رسید که هر بز و پازنی را که از کوهستان شبانکاره که ناحیه داراب جزء آن است شکار کنند پادزهر حیوانی کوچک یا بزرگ به اندازه هسته خرما تا اندازه خیار بانگ از شکم آن در آورند، پادشاه جم جاه، عزم شکار فرموده، سپاه ظفر پناه اطراف کوهستان و پشته ها را فرا گرفته، چند شبانه روز، جانوران را از جوانب رانده در جایی جمع آوردند و آنگاه پادشاه عالی جاه در میان آنها تاخته به زخم شمشیر و تیر آنچه را خواست از بز و پازن و گرگ و پلنگ، بر خاک هلاک انداخت، پس امرا و سرداران نزدیک رفته، هر کسی به اندازه ای که خواست شکار انداخته، مابقی جانوران را آزاد ساختند و در خلال این حال رسول<sup>۴</sup> والی جزیره هرمز و بندر جرون و فرستاده امیر علاء الملک حاکم لرستان، با عریضه و پیشکش وارد گشته، مورد عنایت شدند و پادشاه دوست نواز، از ناحیه داراب عود به شیراز فرمود و امیر یار احمد اصفهانی که در سلک اشراف انتظام داشت، منظور نظر پادشاهی گشته، به منصب جلیل وزارت سرافراز گردید.

هم در این ایام [۹۱۵]: منصب صدارت<sup>۵</sup> به امیر سید شریف شیرازی<sup>۶</sup> مفوض گردید و خواجه میر محمد منشی قمی در تاریخ آن گفته است:

تاریخ صدارتش چو پرسند بگو      باقی به جهان صدر مبارک مقدم - (۹۱۵)

و این امیر سید شریف شیرازی، پسر میر تاج الدین علی پسر میر مرتضی پسر میر تاج الدین علی

۱. رک: حبيب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۸، و احسن التواریخ، روملو، ص ۱۰۴، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۹۴.

۲. همانجا، همان صفحه، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۹۷.

۳. در متن چاپی حبيب السیر: (دارالجرد) ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۹.

۴. تفصیل متن در حبيب السیر نیست فقط در آنجا آمده است: (بز کوهی که پادزهر حیوانی از او حاصل می شود بسیار است). ص ۴۹۹.

۵. (... اخی بیک...) حبيب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۴۹۹.

۶. در متن: (صدارت را).

۷. امیر سید شریف شیرازی فرزند تاج الدین است که در سال ۹۲۰ در چالدران کشته شد او مدوح اهلی شاعر مشهور

قرن دهم است و اهلی را چهار قصیده در مدح اوست رک: دیوان اهلی، ص ۳۰ - رک: حبيب السیر، ج ۳، جزء

چهارم، ص ۵۰۰، احسن التواریخ، روملو، ص ۱۱۰، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۰.

استرآبادی است که منشأ و مولد او دارالملک شیراز بود و چون نوروز سال لوی ثیل<sup>۱</sup> که در روز دوشنبه سلخ ذی القعدة همین سال [۹۱۵]: اتفاق افتاد، آن خسرو کامکار از شیراز به جانب اصفهان نهضت نمود و بعد از ورود و ملاحظه، میدان اصفهان را که چون کاسه لثیمان تنگ بود به فرمان پادشاه ذی جاه چون عرصه خیال فراخ و گشاد نمودند و خاقان گیتی ستان از اصفهان به همدان رفته، تابستان را گذرانید و اوائل پائیز، موکب همایون وارد دارالملک تبریز گردید و اعیان آن بلده، قرین سرور و ابتهاج شدند.

در اوائل زمستان سال [۹۱۹]: خبر رسید که شیخ شاه<sup>۲</sup> پسر شیروان شاه رایت اقتدار را در شیروان افراخته به دعوی خود سری پرداخته است با آنکه سردی هوای زمستان مملکت آذربایجان در کمال اشتداد بود، موکب فیروزی کوکب، برای نظم شیروان نهضت فرمود و کسانی که پا را از گلیم خود درازتر کرده بودند به سیاست رسانید و جنازه والد ماجد خود سلطان حیدر صفوی را که در دیار شیروان مدفون بود، به شهر اردبیل آورده، در بقعه جد بزرگوار خود حضرت شیخ صفی الدین، مدفون ساختند.<sup>۳</sup>

هم در این سال [۹۱۹]: نامه ای از محمدخان شیبانی مشهور به شاه بیگ خان یا به شیبک خان پسر بذاق سلطان پسر ابوالخیر اوزبک، پادشاه ترکستان و خراسان به پایه سریر اعلی رسید و این بیت در آن نامه مندرج و نگاشته بود:

ما را طمع به ملک خراب عراق نیست تا مکه و مدینه نگیرم حساب نیست

در طی آن نوشته بود چون عزم گزاردن<sup>۴</sup> حج اسلام در خاطر دارم عنقریب به جانب عراق و آذربایجان نهضت خواهیم نمود، باید اعلام فرمایند که منزل ملاقات کجا خواهد بود و حضرت خاقان گیتی ستان در جواب او نوشتند که ما نیز عزم جزم کرده ایم که برای زیارت روضه مبارکه رضویه، سلام الله علی صاحبها، بدان صوب توجه فرمائیم<sup>۵</sup>، لایق آنکه در استقبال موکب دولت و اقبال استعجال نموده، تا مراسم دوست نوازی و لوازم دشمن گذاری را برایشان بنمائیم و محمدخان، از این جواب در اضطراب افتاد.

در شهر رجب همین سال [۹۱۹]: فرمان به والیان فارس و عراق عرب و عجم و دیار بکر و آذربایجان و شیروان و کردستان و کرمان و لرستان مرقوم شد که با سپاه موجود به اردوی اعلی مجتمع شوند تا مملکت خراسان که بی جهت به دست محمدخان شیبانی افتاده و اعظم بلاد ایران است در تحت اقتدار دولت علویه صفویه در آوریم و چون فرمان لازم الاذعان به والیان بلاد رسید، در جواب معروض داشتند:

ترا ای جهاندار جم اقتدار همه بندگانیم و طاعت گزار<sup>۶</sup>

۱. سال نهنک، پنجمین سال از سالهای دوازده گانه ترکی.

۲. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۰۱ - عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۵، روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۴.

۳. رک: همان ماخذ، همان صفحه.

۴. رک: همان ماخذ، ص ۵۰۴، روضه الصفا، ج ۸، ص ۲۵، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۷.

۵. در متن: (گزاردن).

۶. خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۲.

۷. در متن: (گذار).

بغیر از تو ای شاه فیروز! بخت کسی نیست شایسته تاج و تخت<sup>۲</sup>

و در اندک زمانی، سپاه بلاد محروسه ایران، وارد اردوی کیوان شکوه گشتند و برای انهزام محمدخان شیبانی حرکت نمودند و چون خاقان صاحبقران از ری گذشته، به دامغان نزول اجلال فرمود، احمدسلطان حاکم دامغان، داماد محمدخان گریخت<sup>۳</sup> و خواجه احمد والی استرآباد نیز فرار نمود و اعیان دامغان و استرآباد با پیشکش های لایق شرف حضور یافته، مورد عنایت شدند و محمدخان مشهور به شیبک خان، چون از ورود حضرت صاحبقران مطلع گردید از هرات بیرون آمده به جانب مرو شتافته، متحصن گردید و در طلب سپاه اوزبک، ایلچیان به ساوراءالنهر و ترکستان فرستاد و چون این اخبار به پادشاه کامگار رسید داروغگان برای ضبط ولایات خراسان تعیین فرموده، به نفس نفیس همایون متوجه مشهد مقدس گردید<sup>۴</sup> و بعد از ورود به آن مقام از سر اخلاص، به لوازم زیارت آستانه مبارکه رضویه علی صاحبها الف ثنا و تحیه، پرداخته، استمداد همت جسته، سادات عالی درجات و خدام آن آستان ملک پاسبان را به انواع انعامات سرافراز گردانید و تمامت اهل مشهد مقدس، شعار مذهب اثنی عشری را اظهار داشته، خطبه و سکه را مانند سایر بلاد محروسه ایران قرار دادند و پادشاه دین پناه از مشهد مقدس به صوب سرخس توجه فرموده، دانه محمدبیک<sup>۵</sup> را مقدمه سپاه فرموده به جانب مرو شاهبجان فرستاد و به زبان گذرانید که دانه محمد را دیگر نخواهیم دید<sup>۶</sup> و محمدخان شیبانی، چون از قرب وصول دانه محمدبیک وقوف یافت، جان وقایرزا<sup>۷</sup> [را] که نایب سلطنت خراسان بود به استقبال او فرستاد و در نزدیکی طهرآباد ملاقات اتفاق افتاد و در میانه جنگ، تیری از سپاه اوزبک به دانه محمدبیک رسید، شربت شهادت را چشیده و بازماندگان سپاه قزلباشی، پای مردانگی را فشرده، لشکر اوزبک را شکسته، تا پشت حصار شهر مرو تاختند و مقارن آن حال رایات ظفر آیات پادشاه مرتضوی نسب ظاهر گشته، شهر مرو را محاصره فرمود و به اسباب قلعه گیری پرداختند و محمدخان اوزبک شیبانی دروازه و بروج شهر را، مضبوط داشته، مشغول مدافعه گردید و در بیشتر از روزها، فوجی از سپاه قزوین تا نزدیکی دروازه رفته، جمعی از شهر درآمده، جنگی کرده، هریک عود به منزل خود می نمودند و رای عالم آرای حضرت صاحبقران بر آن قرار گرفت که اردو را یک دو کوچ داده، بازپس نشاند، تا محمدخان مغرور گشته، حمل بر فرار نماید و از حصار شهر درآمده، پای در میدان صحرا نهد<sup>۸</sup>.

در آخر ماه شعبان<sup>۹</sup> همین سال [۹۱۵]: موکب همایون از ظاهر شهر حرکت کرده تا نهر قریه محمودی<sup>۱۰</sup> که سه فرسخ مسافت است آمده، نزول اجلال فرمود و عموم سرداران که از

۱. در متن: (فیروزه). ۲. از ابیات مثنوی مندرج در حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۰۵.

۳. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۰۶.

۴. رک: همانجا، همان صفحه.

۵. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۰۸.

۶. رک: همانجا، همان صفحه.

۷. در روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۵: (جالوقایرزا).

۸. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۱۰.

۹. (در چهارشنبه ۲۷ شعبان) حبیب السیر، همان جلد، همان صفحه.

۱۰. رک: همانجا، همان صفحه.

رای صواب‌نمای شاهی اطلاع نداشتند، در تحیر افتاده، بلاستها می نمودند و نمی دانستند که:  
 آنکه دلش مهبط نور خداست کی رود آن ره که مآلش خطاست<sup>۱</sup>  
 و بعد از دوشب و روزی توقف، نامه به محمد خان سرقوم فرمود که شما سابقاً به ما نوشتید که  
 عزم گزاردن<sup>۲</sup> حج را دارم و متوجه عراق و آذربایجان هستم و ما در جواب نوشتیم ما هم عزم  
 زیارت آستانه مبارک که رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه را داریم، چون شما به وعده خود وفا  
 نکردید، ما وفای بعهده خود کرده به زیارت آستانه مبارک، شرفیاب شدیم،  
 غبار کوی او را می شنیدم کحل بینائی بحمدالله نمودم تا به چشم خویشتم دیدم  
 و مقصود از نگارش، آنکه مناسب چنان بود که آن جناب چون از موکب همایون ما  
 وقوف یابد، به قدم استقبال پیش آیند و شرائط مهمانداری را به تقدیم رسانند، چون این معنی از  
 قوه به فعل نیامد، ما برای ملاقات شما تا ظاهر بلده مرو که مسکن شماست تشریف حضور ارزانی  
 داشتیم و در این مقام نیز از آن جناب، لوازم انسانیت ظاهر نگشت، ناچار عطف عنان فرمودیم و  
 این نامه را به محمدخان رسانیدند و روز دیگر پادشاه کامگار، امیربیک موصلو را با سیصد نفر سوار،  
 بر سر پل نهر محمودی بازداشت<sup>۳</sup> و نفس نفیس همایون با سپاه ظفر اکتناه به صوب قریه تلختان<sup>۴</sup>  
 نهضت نمودند و مقرر فرمود که امیربیک چون سیاهی سپاه محمدخان را ببیند، فرار کرده،  
 به موکب والا ملحق شود<sup>۵</sup> تا اوزبکان دلیر گشته، از حصار شهر دور شوند و چون محمدخان  
 معلوم داشت که پادشاه دین پناه، کوچ کرده و یقین نمود که تا عراق توقف نخواهند نمود، روز  
 دیگر با سپاه اوزبک، از شهر درآمد و به غرور موفور، از عقب پادشاه مظفر منصور، نهضت کرده،  
 چون به قریه محمودی رسید، امیربیک فرار کرد و محمدخان در حرکت شتاب نموده، از سیاه آب<sup>۶</sup>  
 گذشت و امیربیک به موکب والا رسید و حضرت صاحبقران گیتی ستان، با چهارهزار نفر سوار  
 به استقبال محمدخان شتافته، در نواحی محمودی ملاقات شد و چندین نفر سوار از دو جانب  
 به خاک هلاک افتادند و نسیم فتح و ظفر بر رایات سپاه قزلباش وزیده، لشکر اوزبک پراکنده  
 گشته، در آب سیاه ریخته، مرد و مرکب روی هم انباشتند که با زمین مساوی گردید و  
 محمدخان شیبانی خود را به چهار دیوار خرابی رسانید<sup>۷</sup> که راه بیرون شدن نداشت<sup>۸</sup> و جماعتی از  
 سپاه قزلباش، آن چهار دیوار [ی] را محاصره نمودند و تمامی همراهان او را کشتند و کشته  
 خودش را در زیر دست و پای کشتگان یافتند<sup>۹</sup>. سر او را بریده به حضور حضرت خاقان گیتی ستان  
 رسانیدند و آن حضرت فرمان داد تا پوست آن سر را کنده، از گاه انباشته، برای سلطان بایزید  
 قیصر روم فرستاد و استخوان آن سر را در طلا گرفته، پیاله ساخته، در مجلس عشرت در گردش

۱. نقل از حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۱۰.

۲. در متن: (گزاردن).

۳. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۱۱.

۴. همانجا.

۵. در متن: (شوند).

۶. (... بی دغدغه از سیاه آبی که در آن راه است بگذرند). حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۱۱.

۷. در متن: (رسانیده).

۸. رک: حبیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۱۱.

۹. رک: همانجا.



می آوردند و در آن واقعه ده هزار مرد نامی از اوزبیکان کشته گشت<sup>۱</sup> و خواجه محمود وزیر محمدخان شیبک، کلید مرو و خزائن را آورده، تسلیم کارگزاران حضرت صاحبقران نموده، قرین افتخار شد و در مجلس خلدآئین، راه یافته، محرم گردید، وقتی خاقان سکندرشان، پیاله سر شیبک خان رادر دست گرفته، خطاب به خواجه محمود فرمود که می دانی این چیست؟ خواجه در جواب گفت که پادشاه فرمایش دهد، آن حضرت فرمود کاسه سر خان است، خواجه عرض نمود هنوز در این سر دولتی است که در دست همچو تو پادشاهی است، حضرت خاقان از این سخن خرسند گشته او را قرین عنایت فرمود و شاه گیتی پناه وارد شهر مرو گشته، خزائن چندساله محمدخان را با امرا و سرکردگان قسمت فرمود و فتحنامه ها به اطراف فرستادند<sup>۲</sup>.

در تواریخ نگاشته اند که آقارستم والی مازندران، پیشتر از فتح خراسان گفته بود که دست من به دامان شیبک خان است و حضرت صاحبقران فرمود که یکدست محمدخان مشهور به شیبک خان را بریدند و به درویش محمد آقای یساول داده، به مازندران برده، در دامن آقارستم انداخت و گفت چون دست تو به دامان او نرسید، دست او را به دامان تو انداختم و آقارستم از بیم و هراس<sup>۳</sup> رنجور شده در اندک زمانی وفات یافت و تاریخ آن فتح را چنین گفته اند:

شاهی که جهان همچو سلیمان بگرفت      هر جا که قدم نهاد، آسان بگرفت

در نهصد و شش گرفت او ملک عراق      در نهصد و شانزده، خراسان بگرفت

و سلطان ظفر قران، از سرو شاه جهان، تشریف فرمای دارالسلطنه هرات گردید و شیخ سیف الدین احمد بن یحیی بن سعد تفتازانی<sup>۴</sup> که در بیشتر علوم فرید عصر خود بود و مدت سی سال در زمان پادشاه مغفور، سلطان حسین میرزا بایقرا در مملکت خراسان منصب شیخ الاسلامی داشت در ماه مبارک رمضان همین سال به سبب تعصب در مذهب اهل سنت به قتل رسید.

چون پادشاه دین پناه نوروز سلطانی سال ۹۱۷: را در شهر هرات به عیش و کامرانی گذرانید، عازم تسخیر بلاد ماوراءالنهر گردید و چون به میهنه<sup>۵</sup> و قاریاب رسید، ایلچیان از جانب سلطان بایزید و قیصر روم و سلطان قابنیاد پادشاه مصر آمده، ادای تهنیت فتح خراسان را نموده، مورد عنایت شدند و ایلچیان از نزد سلاطین آن سامان با پیشکش و عریضه به اردوی کیوان وقار رسید و چون عرایض سلاطین مقرون به اطاعت و اتقیاد بود، حضرت صاحبقران، فسخ عزیمت فرموده، متوجه عراق گردید.

و در این سال [۹۱۷]: قشلاق را در خطه قم فرمود.

در سال ۹۱۸: پادشاه ذی جاهد، عید نوروز سلطانی را در بلده قم گذرانیده در اصفهان توقف

۱. (و از سرهای کشتگان مناره ها افراشت). همانجا، ص ۵۱۳. در روضة الصفا آمده است که: (هر عضوی از اعضای محمدخان را به ولایتی فرستادند و کاسه سر او را پوست کنده، به گاه آکنده به سلطان بایزید فرستادند و بقول بعضی کاسه سر او را به سکه زر گرفته و در بزم حریفان می گسار می گردانیدند...) ص ۲۷، ج ۸.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۸.

۳. در متن: (هراس).

۴. و عده ای دیگر از علما و بزرگان (در حضور اکابر به قتل رسیدند). رک: حبيب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۱۴.

۵. در متن: (گذرانیده).

۶. در متن به تقلید از حبيب السیر، (ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۱۷)، و روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۸، و خلاصة التواریخ ص ۱۱۵، میهنه است ولی بنا بر حدود العالم (ص ۹۰) و بقیه کتب جغرافیائی، میهنه است.

فرمود.

و در سال ۹۱۹: عید نوروز سنه تخاقوی ثیل<sup>۱</sup>، در سیم ماه محرم اتفاق افتاد و خاقان صاحبقران برای نظم خراسان حرکت فرمود و چون اردوی اعلی وارد النک رادکان<sup>۲</sup> شد، امیرخلیل سلطان ذوالقدر حاکم شیراز با سپاه فارس<sup>۳</sup>، مقدمه لشکر ظفر اثر گشته به صوب مشهد مقدس روانه گردید و هم در النک رادکان، خاطر همایون شاهنشاهی بر تربیت امرا و بزرگان قرار گرفت، بعضی را به لقب خانی و جمعی [را] به اسم سلطانی ملقب و موسوم گردانید، پس، آن پادشاه دین پناه به عزم زیارت عتبه علیه رضویه به صوب مشهد مقدس نهضت فرمود و بعد از ورود به آستانه مبارکه، به اخلاص و نیاز، لوازم زیارت را بجای آورد و چون مهمات مملکت خراسان بر حسب اراده خاقان صاحبقران پرداخته گشت، رایت ظفر آیت را به جانب اصفهان افراخت و در آن بلده طیبه، قشلاق فرمود.

در اواخر ماه ذی الحجّه همین سال [۹۱۹]: در قریه شه آباد اصفهان، ولادت با سعادت شاهزاده آزاد سلطان طهماسب میرزا اتفاق افتاد<sup>۴</sup>:

ز برج خلافت شهی رخ نمود که کردند او را خلائق سجود

امرای نامدار و وزرای عالی مقدار زر و گوهر بیشمار ایثار کرده، چند روزی به عیش و سرور گذرانیدند و حضرت صاحبقران ولایت عهد را به نام نامی وی رقم فرمود.

سلطان سلیمان نشان، عید نوروز سنه ایت ثیل<sup>۵</sup> مطابق چهاردهم محرم سال ۹۲۰ [را] در اصفهان گذرانید.

هم در این سال [۹۲۰]: سلطان سلیم خان قیصر روم برخلاف رویه پدر که با شاهنشاه هفت کشور شاه اسمعیل صفوی انا را الله برهانه به موافقت و اتحاد سلوک می نمود، بنای مخالفت و کاوش<sup>۶</sup> را گذاشته، سپاه ممالک روم را مجتمع ساخت و ایلچی مخصوص به درگاه عالم پناه فرستاده، کیفیت توجه خود را به عزم رزم اعلام داشت و ایلچی رومی در همدان به اردوی اعلی رسید و نامه خود را رسانید<sup>۷</sup> و خاقان گیتی ستان در جواب مرقوم فرمود که ما هم به تأیید خالق متعال رایت توجه را افراخته، مقاتله و مقابله سپاه روم را پیشنهاد همت والای خود ساخته، آماده و مهیا، در هر منزل که ملاقات اتفاق افتد، آنچه بقدر گشته به ظهور خواهد رسید و خطاب با صواب با ایلچی فرمود:

به پیش عدو بازگرد و بگسوی  
من اینک رسیدم به میدان جنگ  
که ای گشته با سروران رزمجوی  
به نیروی شیر و به خشم پلنگ<sup>۸</sup>

۱. سال مرغ، دهمین سال از دوره دوازده ساله ترکان.

۲. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۱، حبيب السیر، ج ۳، ص ۵۳۸.

۳. رك: همانجا و احسن التواریخ روملو، ص ۱۳۸.

۴. (... ولادت با سعادتش در روز چهارشنبه ۲۶ ذی الحجّه سال ۹۱۹ بود). تاریخ سلاطین صفویه، ص ۱۲ و حبيب-

السیر، ج ۳، ص ۵۳۱.

۵. سال سگ یازدهمین سال از دوره دوازده ساله ترکان - رك: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۵.

۶. کاوش که به معنی جستجو است در این جا به معنی ستیز و دشمنی آمده است.

۷. رك: حبيب السیر، ج ۳، ص ۵۴۴.

۸. منقول از حبيب السیر، ج ۳، ص ۵۴۴، و روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۳.

پس ایلچی رومی را به خلعت زربفت سرافراز و خشنود کرده، روانه داشت و فرمان احضار سپاه فیروزی اکتناه، شرف صدور یافته، ایلچیان به اطراف بلاد محروسه روانه فرسود و آیه من یتوکل علی الله فهو حسبه<sup>۱</sup> را تلاوت کرده، عازم میدان قتال گشته، وارد شهر تبریز گردیده به وضوح رسید که سلطان سلیم خان قیصر روم منزل به منزل، بی توقف و درنگ متوجه آذربایجان است و پادشاه جمجاه ظفرپناه، پیش از آنکه سپاه منصور مجتمع شوند با دوازده هزار نفر سوار حاضر رکاب، عطف عنان به جانب دشمن داشته در اوائل رجب همین سال [۹۲۰]: در منزل چالدران که در بیست فرسخی تبریز است، لشکر موافق در مقابل سپاه مخالف، صف کشید و راست و چپ و دل سپاه را به امیران کاردان سپرد و خلیل سلطان ذوالقدر حاکم مملکت فارس با جماعتی از سردان رزم دیده و در سایه رایت ظفرآیت، توقف نمودند و حضرت صاحبقران در یک جانب، ایستاده تا هر طرف محتاج به مدد شود اعانت فرماید و حضرت سلطان سلیم خان قیصر روم بر فراز پشته برآمده، بر گرد سپاه خود از عرابه دیواری نمود و عرابه ها را به زنجیر بر یکدیگر پیوسته، در آن قلعه زنجیر، توقف نمود<sup>۲</sup> و دوازده هزار نفر تفنگ انداز را مقرر داشت که در پیش صف ایستاده به کار خود پردازند و چندین هزار نفر سواره و پیاده به میدان جنگ فرستاده که اگر فرار کنند داخل حصار زنجیر شوند<sup>۳</sup>، پس دلیران ایران و روم در یکدیگر ریخته، بهم آمیختند و جماعتی از دو جانب بر خاک هلاک افتادند و چون سپاه رومی نسبت به لشکر ایرانی از اندازه بیرون بود و تفنگچی و توپچیان روم در هر مرتبه پنج شش هزار توپ و تفنگ انداخته، صدای مرگ در میدان جنگ بلند می گشت و از دود تفنگ و توپ فضای آن صحرا تاریک شده، دوست از دشمن، شناخته نبود و جماعتی از اسراء و اعیان ایرانی مانند امیرالامرا امیر عبدالباقی یزدی و امیر سید شریف صدر شیرازی و سید محمد کمونه و امیر کبیر خلیفه الخلفا ابوالنصر خلفا بیک و امیر حسین بیک الله و پاره ای مردم دیگر از دار فنا رخت به سرای بقا کشیدند و خلیل سلطان ذوالقدر حاکم مملکت فارس از میدان جنگ فرار کرده، باعث شکست ایران گشته، مایه هلاکت جماعتی گردید و آتش غضب پادشاه جمجاه، حضرت شاه اسمعیل انارالله برهانه زبانه کشیده و شمشیر ذوالفقار مانند راء آخته، بی مدد دوستان بر صف دشمنان تاخته، جماعتی از دلیران دشمن در خاک مذلت انداخت.

در همه تواریخ نوشته اند که مالمقوج اوغلی<sup>۴</sup> رومی چون با تیغ کشیده در برابر آمد، پادشاه دین پناه شمشیری بر سر او زد که تا سینه او شکافت و چون جسد مالمقوج اوغلی را نزد حضرت سلطان سلیم خان قیصر بردند، فرمود: هیچ آفریده بجز فرزند مظهرالعجایب، غالب کل

۱. آیه ۳ از سوره طلاق.

۲. رک: حیب السیر، ج ۳، ص ۵۴۶، و روضة الصفا ج ۸، ص ۳۵، و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۳، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۹.

۳. برای اطلاع دقیق از چگونگی این نبرد مهم و نقشه های نبرد رجوع شود به تاریخ نظامی ایران، دوره صفویه، ص ۱۹۳ تا ۲۳۰ - از دکتر خانباها بیانی.

۴. رک: حیب السیر، ج ۳، جزء چهارم، ص ۵۴۷، و روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۴، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۳، و احسن التواریخ روملو، ص ۱۴۹، خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۱.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۵، و حیب السیر: مالمقوج، ج ۳، ص ۵۴۷، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۱.

غالب، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب، چنین شمشیری نتواند زد و سپاه روم از میدان جنگ روی تافته در حصار زنجیر و اراپه‌های توپ گریختند و حضرت صاحبقران با شمشیر آخته تا حصار رومیان بتاخت و چند زنجیر حصار را با تیغ تیز، گسیخته، داخل حصار گردید و چندین نفر از توپچیان را کشته، عود فرمود و رومیان که چندین برابر سپاه شاهی بودند، در آن حصار زنجیر، متحصن گشته، خزیدند و امراء خیرخواه عنان شاهنشاهی را گرفته، از آن‌معرکه بیرون بردند<sup>۱</sup> [و] حکم فرمود تا کره‌نای نواختند و سپاه متفرقه، جمع گشتند و به‌جانب درگزین نهضت فرمود و بعد از دو روز حضرت سلطان سلیم خان قیصر، از چالدران به تبریز آمد و جمعی از اعیان او را استقبال نمودند و چون داخل شهر گردید به مسجد نصریه که از بناهای ابوالنصر امیرحسن بیک ترکمان بود، تشریف برده، نماز گزارد<sup>۲</sup> و خطیب بر منبر رفت که خطبه را به نام سلطان سلیم خان بخواند و چون خطبه را تمام کرد<sup>۳</sup>، به دستور سابق، السلطان ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادرخان بر زبانش جاری گردید، چون رومیان خواستند خطیب را بکشند، حضرت قیصر مانع گردیده، جان به سلامت برد<sup>۴</sup> و بعد از هشت روز توقف، شهر تبریز را گذاشته عود به مالک روم فرمود.

در ماه شعبان همین سال [۹۲۰]: شاه اسمعیل صاحبقران از درگزین نهضت نموده، وارد شهر تبریز گردیده قشلاق فرمود.

در همین سال [۹۲۰]: وزارت مملکت فارس\* به میرزا نظام الملک علی خلف الصدق میرزا شاه جابر وزیر سابق فارس، پسر میرزا مسعود جابری اصفهانی برقرار گردید<sup>۱</sup>.

در سنه تنگوزئیل<sup>۲</sup> سال ۹۲۱: سلطنت و پادشاهی مملکت خراسان از سر حد سمنان تا آب آمویه به شاهزاده آزاده سلطان طهماسب میرزا که سالی از عمر مبارکش گذشته بود، عنایت فرمود و امیرخان موصلو را لله قرار داده، روانه خراسان گردیدند<sup>۳</sup>.

در سال ۹۲۲: که عید نوروز سلطانی در هفتم ماه صفر سنه سیچقانئیل<sup>۴</sup> اتفاق افتاد، حضرت صاحبقران در تبریز به لوازم نوروزی پرداخت.

و سال ۹۲۳: پادشاه جم‌جاه در تبریز و نخجوان به عشرت گذرانید و شیخ شاه<sup>۱</sup> پادشاه شیروان که مدتی پریشان گشته، دست از ملک موروئی خود کشیده بود، به توسط امنای دولت شرفیاب حضور شده، مورد عنایت گشته، باز به پادشاهی شیروان سرافراز گردید.

در این سال [۹۲۳]: ایالت و امارت پناه، خلیل سلطان ذوالقدر والی فارس، عمارتی لایق، مشتمل بر گنبد و رواق و کریاس و مسجد و چندین حجره فوقانی و تحتانی بر سزار کثیرالانوار

۱. ر.ک: حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۵۴۷.

۲. در متن: (گذارد) - ر.ک: خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳. در متن: (گردید).

۴. ر.ک: احسن‌التواریخ روملو، ص ۱۴۹.

۵. در متن: (فارس را).

۶. ر.ک: حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۵۵۰.

۷. سال خوک، سال دوازدهم از دوره دوازده‌ساله تقویم ترکان.

۸. ر.ک: حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۵۵۳، و روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۳۷، خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۴.

۹. سال موش نخستین سال از دوره دوازده‌ساله تقویم ترکان.

۱۰. ر.ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۴، و حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۵۵۷، خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۹.